

گزارش سمینار

پس از ۱۱ سپتامبر*

تهیه و تنظیم: مرکز نیکسون و فصلنامه منافع ملی مترجمین: سیدمجتبی عزیزی و غلامرضا رفعت‌نژاد

مقدمه

«مرکز نیکسون» و «فصلنامه منافع ملی» در ۴ اکتبر ۲۰۰۱ به صورت مشترک، سمینار یک روزه‌ای را با عنوان «تأثیرات حملات ۱۱ سپتامبر» برگزار کردند. محل برپایی این سمینار، مرکز نیکسون در واشنگتن دی.سی و ریاست آنرا دکتر شلزی‌نگر - مدیر مسئول فصلنامه منافع ملی - بر عهده داشت. مدیریت دو میزگرد اول، که در مورد سیاست‌های خارجی و دفاعی بود، نیز بر عهده دکتر شلزی‌نگر قرار داشت. دیمیتری سیمز - رییس مرکز نیکسون - مدیریت میزگرد سوم با عنوان «تأثیرات اقتصادی» را بر عهده گرفت و میزگرد چهارم تحت عنوان «تأثیرات بر امنیت داخلی و سیاست‌گذاری‌های مرتبط با آن» نیز به مدیریت آدام گارفینکل - سردبیر فصلنامه منافع ملی - برگزار شد.

اعضای شرکت کننده در سمینار

۱- جیمز شلزی‌نگر^۱ عضو هیات امنای مرکز نیکسون و مدیر مسئول فصلنامه منافع ملی است. وی پیش از این مناصبی همچون وزارت دفاع، وزارت انرژی و ریاست سازمان سیا (پنج ماه) را بر عهده داشت و در سالهای ۲۰۰۱ - ۱۹۹۸ نیز عضو «کمیسیون امنیت ملی در قرن بیست و یکم» (معروف به کمیسیون هارت - رودمن) بوده است.

۲- چارلز کراتهامر^۲ از اعضای هیات تحریریه فصلنامه منافع ملی.

۳- دیوید لمپتون^۳ مسئول قسمت مطالعات چین در مرکز نیکسون، وی در مدرسه عالی مطالعات بین‌الملل جان هاپکینز نیز به تدریس در همین رشته مشغول است.

۴- جسیکا ماتیوز^۴ سرپرست مؤسسه کارنگی.

1. James Schlesinger

2. Charles Krauthammer

3. David M.Lampton

4. Jessica Mathews

- ۵- رابرت مک‌فارلین^۱ رییس هیات مدیره سرمایه‌گذاران انرژی جهانی، وی طی سالهای ۸۵ - ۱۹۸۳ مشاور امنیت ملی ریگان بوده است.
- ۶- آدام گارفینکل^۲ سردبیر فصلنامه منافع ملی.
- ۷- پال برمر^۳ رئیس هیأت مدیره «گروه مشاورین بحران مارش». وی در دوره کلینتون، ریاست کمیسیون ملی تروریسم را بر عهده داشت و در زمان ریگان نیز به عنوان نماینده تام‌الاختیار در امور ضدتروریسم مشغول به فعالیت بوده است.
- ۸- آنتونی کوردزمن^۴ عضو برجسته مرکز مطالعات راهبردی و بین‌المللی. وی مناصب عالی را در وزارتخانه‌های دفاع، امور خارجه و انرژی بر عهده داشته است.
- ۹- مارتا بریل اولکوت^۵ از اعضای برجسته مؤسسه کارنگی. وی در سالهای ۹۳ - ۱۹۹۲ به عنوان مشاور ویژه وزیر خارجه وقت (لورنس ایگل برگر) مشغول به خدمت بوده است.
- ۱۰- مایکل آرماکوست^۶ رئیس و از اعضای هیات امنای مؤسسه بروکینگز و سفیر آمریکا در ژاپن طی سالهای ۹۳ - ۱۹۸۹ بوده است.
- ۱۱- جفری کمپ^۷ مدیر برنامه مطالعات منطقه‌ای در مرکز نیکسون. وی در خلال دوره ریاست جمهوری ریگان، دستیار ویژه رییس جمهور در امور امنیت ملی و یکی از اعضای برجسته اجرایی امور خاور نزدیک و آسیا در شورای امنیت ملی نیز بوده است.
- ۱۲- نیکولاس گوسدوف^۸ سردبیر اجرایی فصلنامه منافع ملی.
- ۱۳- ریچارد نلسون^۹ مدیر برنامه امنیت بین‌الملل در شورای آتلانتیک ایالات متحده.
- ۱۴- آدام پوزن^{۱۰} از اعضای برجسته مؤسسه اقتصاد بین‌الملل.
- ۱۵- دیوید اسپیدی^{۱۱} رییس قسمت صلح جهانی و امنیت در مؤسسه کارنگی.
- ۱۶- رابرت لیکن^{۱۲} از اعضای برجسته غیرمقیم در قسمت مطالعات سیاستگذاری خارجی در مؤسسه بروکینگز.
- ۱۷- دیمیتری سیمز^{۱۳} رییس مرکز نیکسون و از ناشرین مرتبط با فصلنامه منافع ملی.

1. Robert McFarlane

2. Adam Garfinkle

3. Paul Bremer

4. Anthony Cordesman

5. Martha Brill Olcott

6. Michael Armacost

7. Geoffrey Kemp

8. Nicholas K. Guosdov

9. C. Richard Nelson

10. Adam Posen

11. David Speedie

12. Robert Lieken

13. Dimitri Simes

۱۸- جیمز لیندسی^۱ از اعضای برجسته در قسمت مطالعات سیاست‌گذاری خارجی موسسه بروکینگز. وی طی سالهای ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ مدیر اجرایی «مسائل جهانی و امور چندجانبه» در شورای امنیت ملی ایالات متحده بوده است.

۱۹- موسی نعیم^۲ سردبیر فصلنامه سیاست خارجی.

۲۰- ریچارد پرل^۳ رییس قسمت سیاست‌گذاری دفاعی، از اعضای موسسه بازرگانی آمریکا و عضو هیات سردبیری فصلنامه منافع ملی. وی در خلال زمامداری ریگان دستیار وزیر دفاع در سیاستگذاری امنیت بین‌الملل بوده است.

۲۱- موتون کوندراک^۴ سردبیر اجرایی نشریه «رول کال»^۵

۲۲- فرانک کارلوچی^۶ رییس گروه کارلایل. او طی سالهای ۸۸ - ۱۹۸۷ سمت وزیر دفاع را بر عهده داشت و قبل از آن نیز طی سالهای ۸۲ - ۱۹۸۰ مشاور امنیت ملی ریگان و قائم مقام وزیر دفاع بود. کارلوچی همچنین طی سالهای ۸۰ - ۱۹۷۸ ریاست سیا را بر عهده داشته است.

۲۳- جوزف نای^۷ از پیش کسوتان مدرسه دولتی جان اف. کندی در دانشگاه هاروارد. وی ریاست پیشین شورای اطلاعات ملی و نیز مشاورت وزیر دفاع در امور امنیت بین‌الملل در دوره اول ریاست جمهوری کلینتون را بر عهده داشته است.

۲۴- استفن مور^۸ رییس کلپ رشد و از اعضای سردبیری نشریه مطالعات ملی. وی در دولت ریگان به عنوان مشاور ویژه اقتصاد ملی مشغول به کار بوده است.

۲۵- موریس گرینبرگ^۹ از اعضای هیات رئیسه مرکز نیکسون. وی در این سمینار حضور فیزیکی نداشت بلکه با استفاده از فن‌آوری‌های ارتباط از راه دور به انتقال نظارت خود می‌پرداخت.

۲۶- فرد چارلز آیکل^{۱۰} از اعضای مشهور مرکز مطالعات راهبردی و بین‌الملل. وی در طی سالهای ۱۹۸۸ - ۱۹۸۱ به عنوان معاونت سیاست‌گذاری وزارت دفاع در دولت ریگان و در سالهای ۱۹۷۷ - ۱۹۷۳ به عنوان رییس آژانس کنترل و خلع سلاح ایالات متحده مشغول به کار بوده است.

۲۷- مورتون هالپرین^{۱۱} از اعضای برجسته شورای روابط خارجی. وی در طی سالهای

1. James Lindsay

2. Moises Naim

3. Richard Perle

4. Motton Kondracke

5. Roll Call

6. Frank Carlucci

7. Joseph S. Nye

8. Stephen Moore

9. Maurice R. Greenberg

10. Fred Charles Ikle

11. Morton Halperin

- ۲۰۰۱ - ۱۹۹۸ ریاست قسمت سیاستگذاری کارکنان وزارت خارجه آمریکا را برعهده داشت.
- ۲۸- مایکل بارون^۱ نویسنده و روزنامه‌نگار.
- ۲۹- کارل همپ^۲ متخصص در قوانین مهاجرت.
- ۳۰- دوریس مایسنر^۳ از اعضای برجسته برنامه سیاست گذاری جهانی در بنیاد کارنگی.
- ۳۱- مارک کرکورین^۴ رییس مرکز مطالعات مهاجرت.
- ۳۲- لیونل اولمر^۵ وی در دولت ریگان سمت معاونت وزارت تجارت در امور تجارت بین‌الملل را بر عهده داشت. و در حال حاضر از اعضای کمیسیون امنیت ملی در قرن ۲۱ (معروف به کمیسیون هارت - رودمن) است.

سیاست خارجی

جیمز شلزینگر: خانمها و آقایان، ما امروز در اینجا گردآمده‌ایم تا در مورد تاثیرات حادثه ۱۱ سپتامبر و عناصر گوناگون حیات آمریکاییان و جهانیان به بحث بپردازیم. چهار میزگرد برگزار خواهد شد. میزگرد اول در خصوص سیاست خارجی و میزگرد دوم درباره سیاست دفاعی خواهد بود. در سومین میزگرد به بررسی پیامدهای اقتصادی ۱۱ سپتامبر خواهیم پرداخت و در میزگرد چهارم به مسائل امنیت داخلی ایالات متحده نظری خواهیم افکند.

اکنون به سخنان چارلز کراتهامر گوش می‌سپاریم تا بدانیم که این پیامدها چه می‌توانند باشند. کراتهامر: تشکر می‌کنم. به نظر من، ما اکنون پاسخ یک سؤال را یافته‌ایم؛ پرسشی معروف که بیش از ده سال گذشته توسط فصلنامه منافع ملی طرح شد. منظورم علامت سؤالی است که اُون هریس^۶ در انتهای مقاله «پایان تاریخ» فرانسیس فوکویاما، با عنوان بر جای گذارد. هریس به درستی عمل کرد چرا که دریافته بود «پایان تاریخ» نیز پایانی دارد.

ما در حدود ۱۰ سال از تاریخ را در دورانی شبیه به تعطیلات به سر برده‌ایم و در مورد اینکه سیاست خارجی چیست و به چه اموری می‌پردازد، بسیار سرگشته و سرگردانیم. در این رابطه، اخیراً هنری کیسینجر کتابی را تحت عنوان «آیا ایالات متحده نیاز به سیاست خارجی دارد؟» به رشته تحریر درآورده است. اما من فکر می‌کنم در حال حاضر این سرگردانی از میان رفته است. چرا که اکنون ما از یک قدرت سازمان‌دهی کننده - مشابه دوران جنگ سرد - بهره‌مند شده‌ایم. این قدرت به طریقی غیرقابل انکار و بی‌درنگ به ما اعطا شد. اینکه جنگ علیه تروریسم تا چه زمانی

1. Michael Barone

2. Carl Hampe

3. Doris Meissner

4. Mark Kirkorian

5. Lionel H. Olmer

6. Owen Harries

به عنوان اولویت سامان‌بخش سیاست خارجی ایالات متحده باقی خواهد ماند، مشخص نیست. لکن ما شاهد تغییر ساختاری سیاست خارجی هستیم. این تغییر به صورت آشکاری در سخنان رییس جمهور بوش بیان شده است. وی اظهار داشته بود که از امروز ما تصمیم خواهیم گرفت که چه کسانی دوستان و چه کسانی دشمنان ما هستند و ملاک ما در گرمی و سردی روابط در درجه اول بر اساس واکنش آنها نسبت به ۱۱ سپتامبر و نیز جنگی که علیه ما اعلام شده، خواهد بود.

در حقیقت، آنچه که روی داده، این است که اسلام رادیکال، جانسین کمونیزم شوروی شده که خود کمونیزم نیز جانسینی برای فاشیزم بود و این امر یکی از اصول تعیین کننده سیاست خارجی ایالات متحده را تشکیل می‌دهد. حداقل می‌توان گفت این امر رویدادی جالب توجه است. از یک سو می‌توان پیش‌بینی کرد که برای ما دوران ۱۰ ساله جهان تک قطبی پایان یافته است. ما به عنوان یک هژمون، در این ده سال از مزیت‌هایی برخوردار بوده‌ایم که سایر قدرت‌های برتر تاریخ از آنها برخوردار نبوده‌اند؛ ما بدون وجود هیچ گونه چالشی و بدون هیچ گونه مخالفت ضد هژمونی و بدون وجود ائتلاف‌های در حال رشد علیه قدرت هژمونی خود، این دوران را سپری کرده‌ایم.

بی‌تردید، آنچه که در خصوص این ۱۰ سال غیرعادی و معماگونه است، عدم حضور اتحاد‌های ضد هژمونی است. بخشی از این امر - حداقل از نظر ما - به علت ملایمت و نرمی سلطه آمریکایی بوده است. البته واضح است که دیگران این ملایمت را آن گونه که ما می‌بینیم نبینند و ما اکنون دریافته‌ایم که مخالفان ضد هژمونی ما - حداقل در زمان حاضر - چه کسانی هستند.

از سوی دیگر، چالشگر ضد هژمون ما از نوع معمول و استاندارد است که در تاریخ وجود داشته، نیست تا بتوانیم درباره‌اش صحبت کنیم. معمولاً هنگام ظهور یک هژمون، قدرتهای بزرگ دیگر به نیت حفظ تعادل در نظام بین‌الملل، به ائتلاف با یکدیگر می‌پردازند. در حالی که ما با چنین ائتلافی روبرو نبوده‌ایم. اگر هم بخواهیم چنین موردی را فرض بگیریم، اتحاد روسیه و چین خواهد بود که احتمالاً چند قدرت کوچک دیگر نیز به آنها بپیوندند. انتظار می‌رفت که این اتحاد در چند سال گذشته تشکیل و توسعه یابد اما عملاً چنین نشد. از این رو می‌توان گفت که مخالفین ما هیچ قدرت بزرگی را در صف مقدم خود ندارند. این خبر خوبی برای ما به شمار می‌رود. اما خبر بدی هم وجود دارد؛ دشمنان ما از روش‌ها و سلاح‌های غیرمتعارف استفاده می‌کنند و نوعی دیانت متعصبانه و آیین استقبال از مرگ، راهنمای آنها است که آنان را واقعاً مرگبار می‌سازد. ده سال پیش، مقاله‌ای را درباره فرصت یگانه‌ای که برای آمریکا حاصل گشته بود، نگاشتم. امروز بر این اعتقادم که دوران تک قطبی بودن بی‌چالش، به پایان رسیده است؛ تنها جهانی تک قطبی باقی مانده و ایالات متحده ضعیف‌تر گشته است. ضعیف‌تر، از آن رو که از سال ۱۸۱۴ به بعد این اولین مرتبه‌ای است که از خود علائمی دال بر ضعف و آسیب‌پذیری نشان می‌دهد و اکنون این مساله در

جهان - چه توسط آمریکاییان و چه دیگران - فهم شده است.

تنها این نکته باقی مانده که ببینیم کدامیک از دو مفهوم «قدرت آمریکایی» و «تلقی ضعف آمریکا» رواج خواهند یافت. این امر تا حد زیادی به پاسخ خردمندانه و موفقیت آمیز ایالات متحده وابسته است. با وجود این، حتی اکنون نیز آشکار است که در برابر ما قطب قدرت مخالفی وجود ندارد. گروه طالبان کاملاً محدود و منزوی شده‌اند؛ تمامی روابط اقتصادی آنها قطع شده است، مرزهایشان بسته شده و یا در حال بسته شدن است و حلقه ملت‌هایی که در اطرافشان هستند، عرصه را بر آنان تنگ ساخته‌اند. ما مفهوم قدرت آمریکایی را با باقیمانده قدرتی که از تک‌قطبی بودن ایالات متحده حاصل گشته بود، به نمایش گذاشته‌ایم. حال سؤال اصلی این است که آیا می‌توانیم این قدرت را به نتایج سیاسی واضح و آشکار ترجمه کنیم؟ آینده روابط خارجی ایالات متحده و ساختار سیستم جهانی به میزان اثربخشی پاسخ ما بستگی خواهند داشت. جهان انتظار دارد که قدرت آمریکا خود را نشان داده و از عرصه کارزار، پیروز بیرون آید. این امر ناشی از تصور ده‌سال گذشته است و این سؤالی است که همگان انتظار دارند به آن پاسخی داده شود. بنا به دو دلیل، برای ما اهمیت دارد که موفقیت خود را به نمایش گذاریم. اول اینکه با این کار، کشورهای ضعیف‌تر در منطقه درمی‌یابند که با پیوستن به ایالات متحده آنها به طرف بازنده بازی نپیوسته‌اند. ما باید از خودمان جدیت نشان دهیم، همانگونه که در ۱۹۹۰ عمل کردیم. سعودی‌ها به ما می‌گفتند: «اگر شما نیمی از راه را طی کنید، ما با شما نخواهیم بود زیرا نمی‌خواهیم در وضعیتی سردرگم خود را رها شده ببینیم. اما اگر تمامی راه را ببیماید، ما با شما خواهیم بود.» امروز نیز ما باید موفقیت خودمان را به نمایش بگذاریم تا بتوانیم هرگونه ائتلافی را که خواستیم شکل دهیم.

لزوم تفوق ایالات متحده و به نمایش گزاردن قدرتش دلیل مهم‌تری نیز دارد: در صورتی که ایالات متحده ضعیف و آسیب‌پذیر نمایش داده شود، کلیه بخشهای نظام بین‌الملل که پس از جنگ جهانی دوم به وجود آمد، به مخاطره خواهد افتاد. چرا که این سیستم در نهایت امر بر قدرت آمریکایی اتکاء دارد. من پی برده‌ام که بسیاری از صاحب‌نظران لیبرال روابط بین‌الملل بر این اعتقادند که سیستم فعلی وابسته به هنجارهای مشترکی است؛ یعنی شبکه‌ای از پیمان‌ها و معاهدات و تغییراتی در روان‌شناسی بین‌المللی که از ۱۹۴۵ به بعد رشد و توسعه یافته‌اند. لکن در صورتی که کارآمدی قدرت آمریکا و نیز ترسی که از آن وجود دارد، رو به نقصان گذارد، و یا آمریکا در مقابل این تهدیدات خود را از رهبری جهانی کنار بکشد، باطل بودن این توهم بر همگان آشکار خواهد شد و تمامی نظام بین‌الملل که فراهم آورنده اموری همچون دریاهای آزاد، تجارت آزاد و جامعه‌های باز است با تبعات مصیبت‌باری از هم فرو خواهد پاشید. برای مثال یکی از این تبعات،

زوال سلطه آمریکایی^۱ است که در آسیا اتفاق خواهد افتاد.

در سرتاسر حاشیه پاسیفیک، کشورها بودجه دفاعی خود را افزایش داده و خطر وقوع جنگ افزایش خواهد یافت و در نهایت امر، این ناامنی می‌تواند حتی به اروپا هم گسترش یابد. افول سریع و ناگهانی هژمونی ایالات متحده کارکردی همسنگ فروپاشی امپراطوری‌هایی نظیر عثمانی، هابسبورگ و شوروی - البته با وضعیتی بسیار فاجعه‌آمیزتر - خواهد داشت. از همین روست که ایالات متحده باید قدرت خود را به نمایش گذارده و «موفق» شود به همین جهت، در جنگ علیه تروریسم بسیاری از امور در معرض ریسک و خطر قرار می‌گیرند.

اگر اجازه دهید، دو نکته دیگر نیز اضافه کنم. اول اینکه ما در آستانه مشاهده تغییراتی بنیادین در سیاست خارجی، به عنوان یکی از نتایج حملات ۱۱ سپتامبر هستیم. شاید از همه مهم‌تر احتمال اتحاد مجدد روسیه باشد. حداقل این امر قابل تصور است که با اتحاد مجدد کشورها، اولویت‌های آمریکا تغییر یابند و روسیه جایگاه خود را در مقابل غرب بیابد و ما روسیه را در موقعیتی ببینیم که قبل از آن هرگز قابل تصور نبود.

نکته دوم، که مستلزم دقت بیشتری است، در ارتباط با شوک روانی است که در خصوص آسیب پذیری آمریکا حاصل شده و به شدت بر تصویری که از خود در ذهنمان داریم، تاثیرگذار است. پیش از این، ما همواره از یک حاشیه امنیتی گسترده برخوردار بوده‌ایم. ما گرچه در جنگ وینتام آسیب‌هایی را متحمل شدیم اما نهایتاً توانستیم انسجام ملی خود را حفظ کنیم. این حاشیه امنیت روانی، با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر از میان رفت. این تصور که اقیانوس‌ها حائلی بین ما و دشمنانمان هستند، رخت برست و اکنون شاهد تغییراتی بنیادین در منافع ملی و سیاست خارجی ایالات متحده هستیم.

حاشیه امنیتی سابق، باعث گستردگی منافع ملی ما می‌گشت و منافع آمریکاییان هیچ‌گاه به اندازه منافع ملی اروپاییان در قرون ۱۸ و ۱۹ محدود نبوده است. اما با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر این منافع ملی محدودتر شده است. برای مثال، در حال حاضر اصول سیاست آمریکا در قبال چین چندان رعایت نمی‌شود. این امور، مرا نگران و ناراحت می‌سازد اما باید بدانیم که این، امور در نتیجه شوک روانی ۱۱ سپتامبر حاصل شده است و ما آسیب‌پذیرتر از آن هستیم که فکر می‌کردیم. در نتیجه اموری که برشمردم، باید اعتراف کنم که علی‌رغم میل باطنی مان، سیاست خارجی ما به سوی رالیسم کلاسیک پیش خواهد رفت.

جسیکا ماتیوز: کسی با این نکته که «ما مجبوریم موفقیت خود را در هر آنچه که انجام

می‌دهیم، به نمایش بگذاریم» مخالف نیست اما سؤال واقعی این است که چه عناصری موفقیت را شکل می‌دهند و شما چگونه و چه زمانی به اندازه‌گیری میزان موفقیت اقدام می‌کنید؟ از نظر من، چندان واضح نیست که موفقیت را به معنای سقوط طالبان بدانیم. ما می‌توانیم ۱۰۰ تا ۲۰۰ تن از سران اصلی طالبان را (از افغانستان) خارج کنیم، چرا که می‌توانیم آنها را بیابیم اما عواقب چنین امری - تنها در ظرف شش ماه یا یک سال - برای منافع ایالات متحده هولناک خواهد بود. گذشته از اینها، صحبت‌هایی که در ارتباط با یک حکومت واحد ملی در افغانستان می‌شنویم، حرف‌هایی احمقانه‌اند. اتحاد شمال نیز راه سومی برای پاکستان است. از این‌رو، همانگونه که گفتیم چندان واضح و آشکار نیست که موفقیت را به معنای سقوط طالبان بدانیم.

کراتهامر: من فکر می‌کنم اگر پاسخ ما در برابر کشته شدن بیش از ۵۰۰۰ آمریکایی تنها در یک روز، فقط استرداد تعدادی تروریست باشد، این امر تاثیرات اسف‌باری را بر تلقی جهانیان، بخصوص جهان اسلامی - عربی، از میزان جدیت و عزم ما خواهد گزارد. این امر تبعات وخیمی را در پی خواهد داشت. همانند عدم جدیت ما در پاسخ به مسائلی که در دهه گذشته اتفاق افتادند و تنها نیمی از حملاتی که رخ دادند کافی بود تا برخی را به این فکر بیندازد که آمریکا بیر کاغذی است.

یک موفقیت بدون خونریزی، موفقیت کامل و نهایی خواهد بود. آغاز فوق‌العاده‌ای است اگر بتوانیم حکومتی را فقط با تهدید به استفاده از قدرت نظامی، وادار به فروپاشی کنیم. من به دنبال خون‌ریزی نیستم چرا که برای نمایش قدرت این امور لازم نیستند. من مطمئن نیستم که طالبان به خودی خود فرو پاشد اما اگر چنین امری پیشنهاد شد، آن را رد نخواهم کرد.

آدام گارفینکل: من تمایل دارم به پرسشی بازگردم که از عوامل تشکیل دهنده موفقیت سؤال می‌کرد: عناصر تشکیل دهنده یک پیروزی کامل - همانگونه که رییس جمهور از آن سخن گفت - چه اموری هستند؟ از نظر من چالش واقعی زمانی آشکار خواهد شد که ما خود را درگیر کشورهای کنیم که طبق تعریف وزارت خارجه از تروریسم حمایت می‌کنند. باید این نکته را درک کنیم که موفقیت واقعی بستگی به تغییرات در رژیم‌هایی دارد که در لیست قرار «ندارند» و ما آنها را آشکارا به عنوان «متحدین» خود - حتی در بحران جاری - برگزیده‌ایم. حقیقت این است که القاعده تجلی مشکل‌ناپذیر است. این مشکل حادثه‌تر، اسلام‌بنیادگرایی وهایی است و این نوع از اسلام توسط عربستان سعودی حمایت می‌شود. این کشور مدتهاست که بودجه‌ای قریب به ۱۰ میلیارد دلار در سال را به ترویج و نشر وهابیت اختصاص داده است، در پیشاور پاکستان مدارس وجود دارد که توسط پول سعودی‌ها حمایت می‌شوند. این مدارس از مراکز اصلی تعلیم و تربیت و هدایت نیروهای طالبان به سوی وهابیت رادیکال به شمار می‌روند. از این‌رو ما در

وضعیت بفرنجی قرار داریم. از یک سو باید القاعده را به عنوان هدف خود تعریف کنیم و از بین بردن آن را یکی از عوامل تشکیل دهنده موفقیت خود برشمریم. حال آنکه مشکل اصلی ما از دو متحدی (عربستان و پاکستان) ناشی شده است که ما از آنها برای هدف قرار دادن القاعده استفاده می‌کنیم. روشی که عربستان سعودی در برخورد با مخالفین خود در پیش گرفته و زمینه‌سازی‌هایی که از سیاست‌های منطقه‌ای پاکستان ناشی می‌شوند، منابع واقعی تروریسمی هستند که ما نمونه آن را در ۱۱ سپتامبر مشاهده نمودیم. حال با این توصیفات، ما چگونه می‌توانیم به پیروزی کامل نائل شویم؟

کراتهامر: مواردی را که بر شمردید جزء سخت‌ترین مشکلات هستند. چگونه می‌توان رژیم سعودی را که به ترویج و توسعه این نوع از رادیکالیسم می‌پردازد، به تغییر سیاست‌هایش واداشت؟ این مشکل، مشکلی فوری و آبی نیست اما شما صحیح می‌گویید: این امر مشکلی بنیادین است و ما در حال حاضر نمی‌توانیم آنرا حل کنیم. اما به نظر من، اگر مجازات‌های سختی را برای کسانی که تروریست‌های حمله‌کننده به آمریکا را تربیت و حمایت کردند در نظر بگیریم، در آن صورت فضا و جو حاکم تغییر خواهد کرد. کشورهای که در لیست تروریسم وزارت خارجه قرار دارند، تنها یک دسته از مشکلات ما را شکل می‌دهند. کشورهای عربستان سعودی و پاکستان باید تحت فشار قرار گیرند و بایستی بهای ترویج چنین رادیکالیسمی را بپردازند. در نتیجه این امور، آنها سیاست‌های خود را تغییر خواهند داد. اگر آنان این‌گونه تغییرات را در راستای منافع خود بیابند، به تغییر سیاست‌های خود دست خواهند زد. البته ممکن است در نهایت امر درگیری‌هایی نیز رخ دهد اما باید به عنوان آخرین راهکار مطرح شود.

ما هیچ‌گونه عکس‌العمل لازمی را از سوی جهان اسلام دریافت نکردیم تا بتوانیم این حوادث را به امری غیر از جنگ تمدن‌ها تعبیر کنیم.

این دیگر به متحدان ما در جهان اسلام و نیز به مسلمانان آمریکایی مربوط می‌شود که به پا خیزند و اعلام کنند که تروریسم برخلاف نظر اسلام است. آیا این انتظار زیادی است؟

آنتونی کوردزمن: آری، واقعاً زیاد است. زیرا شما با یک مشکل اساسی روبرو هستید: تاثیر انتفاضه دوم و واکنش منفی حاصله از اتحاد ما با اسرائیل دلیل عمده چنین عکس‌العمل را فراهم آورده است. شما این واقعیت را نادیده گرفته‌اید که حکومت‌هایی که در مورد آنها صحبت می‌کنیم به شیوه خود علیه افراط‌گرایان اسلامی جنگیده‌اند. درباره عربستان سعودی، اهمیت دارد که بدانیم وضعیت این کشور را نمی‌توانیم این‌گونه ترسیم کنیم که الیگارش‌ی سرکوب‌گری در حال حکومت بر گروه لیبیرالی از مردم است که در جهت اصلاح دموکراتیک کوشش و تقلا می‌کنند. در این کشور ترکیبی از خانواده‌های سلطنتی و فن‌سالاران بر جامعه‌ای به شدت محافظه‌کار حکومت می‌کنند و

بر آنان نظارت اندکی دارند و باید خیلی مراقب اعمالشان باشند. در زمانی که انتفاضه دوم آغاز شد، من در عربستان بودم و شاهد صدور بیانه‌های رسمی حکومت سعودی مبنی بر اینکه پیسی‌کولا یک نماد صهیونیستی نیست بودم - ادعایی که در خیابانها، مدارس و مساجد مطرح می‌شد. اگر طوری رفتار کنیم که گویی با مشکلاتی عمده از جانب مسائل صلح خاورمیانه مواجه نیستیم و اگر این مسائل را منبع اصلی واکنش‌های منفی نسبت به ایالات متحده ندانیم، در آن صورت مقدمات شکست خود را فراهم کرده‌ایم.

کراتهامر: این نادرست است که بگوییم تشدید احساسات ضدآمریکایی در مطبوعات دولتی یا غیردولتی، کشورهایی همچون مصر در نتیجه انتفاضه دوم رخ داده است. این امر سالها پیش از انتفاضه دوم نیز وجود داشته است.

کوردزمن: البته که چنین بوده است زیرا ما از صلحی کارآبی بهره برده‌ایم. من تمامی تقصیرها را برگردن اسرائیل نینداختم. من گفتم این امر یک مشکل واقعی و عینی است و ما ناگزیریم با این حقیقت مواجه شویم که احساسات ضدآمریکایی در جهان اسلام مجموعه‌ای از رفتارهای پیچیده و بغرنج هستند که ما باید آنها را در منافع ملی خود لحاظ کنیم. تمامی مسئولیت‌ها را متوجه اسلام داشتن یا برخورد تمدنها و یا تصور اینکه رژیم‌ها از منافع خود دست خواهند کشید و یا تشویق و ترویج تغییر رژیم در عربستان سعودی به عنوان گزینه‌ای عملی و واقع‌بینانه، بی‌تردید به غایت مضحک و مسخره است.

ما هنوز هم با یک مشکل در خصوص عناصر افراطی مواجه هستیم. البته باید یادآوری کنم که برخی از آنان در نتیجه تصمیمات ما به وجود آمدند. ما در خصوص محمدضیاء تساهل به خرج دادیم تا در نهایت به شکل یک اسلام‌گرای افراطی در ارتش پاکستان قدرت یافت. تساهل ما به این دلیل بود که برای مدت زمانی به او نیاز مبرم داشتیم و اکنون با میراثی که وی از خود بر جا می‌گذاشته، مواجه هستیم. آیا باید از کنار تمامی واقعیاتی که با آنها مواجه می‌شدیم به سادگی عبور کنیم؟ نوع ترسیم قضا یا از جانب شما، این اطمینان را به ما می‌دهد که ما به جای یافتن راه‌حل مناسب، در صدد خلق مشکلات هستیم.

مارتا بریل اولکوت: به مساله تعریف عناصر شکل دهنده موفقیت بازگردیم. همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد، صرف برکناری طالبان، در صورتی که منجر به مشکلات بعدی شود، نمی‌تواند به عنوان نشانی از موفقیت محسوب گردد. فراموش کردن این نکته در امر بازسازی افغانستان هم ما را دچار خطا و اشتباه خواهد ساخت. پس از قلع و قمع کامل طالبان، باید خلأ بوجود آمده در افغانستان را به نوعی پر کنیم. در غیر این صورت ثمرات موفقیت نظامی ما در افغانستان بر باد خواهد رفت.

کراتهامر: من هم موافقم، ملت‌سازی^۱ در مکانهایی چون لیبیا و سومالی چندان حائز اهمیت نیست. اما افغانستان به موضوعی پراهمیت برای ما تبدیل شده است. فکر نمی‌کنم تنها به قلع و قمع طالبان اکتفا کرده و پس از آن افغانستان را ترک کنیم. بدون تردید ما به شکلی بسیار عمیق‌تر درگیر قضا یا خواهیم شد.

مایکل آرماکوست: به نظر من قضاوت در خصوص موفقیت یا عدم موفقیت در مبارزه علیه تروریسم به این بستگی دارد که آیا ما می‌توانیم از حملات دیگری که علیه‌مان صورت می‌گیرد، جلوگیری کنیم یا نه؟ آیا توانایی متلاشی ساختن عملیات آنان و نابود ساختن منافعی را در سطوحی بسیار ویژه دارا هستیم؟ واضح است که جهت انجام چنین اعمالی به متحدین دیگری نیاز خواهیم داشت. و افغانستان پناهگاه مطمئنی برای آنان به شمار می‌رود، از این رو سرنگون کردن طالبان اولین وظیفه ماست.

باید جهت ردگیری این شبکه‌ها یک «اتحاد» تشکیل دهیم. همانگونه که در افغانستان، از میان برداشتن طالبان هدف اول ماست. علی‌رغم سخنانی که در مورد خاورمیانه مطرح می‌شود، به اعتقاد من سعودی‌ها و مصری‌ها با اجازه دادن به رشد احساسات ضد آمریکایی (و حتی کمک به این امر از طریق تعالیم مذهبی و تسامح در رسانه‌های گروهی‌شان) در حقیقت گزینه سهل و آسان را برگزیده‌اند. به نظر من، بهترین گزینه، جدا ساختن تروریست‌ها از حامیان‌شان است (چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ ایدئولوژیک).

پال برمر: من هم موافقم، اما در سخنانی که مطرح شد، به نظر مشکل اصلی مغفول ماند. ما با سوریه، لبنان و در نهایت امر ایران و عراق دست و پنجه نرم خواهیم کرد. هدف اصلی، از میان برداشتن گروه‌های تروریستی در این کشورهاست. مادامی که تروریست‌ها از پناهگاه‌های امنی - همچون افغانستان و یا لبنان دهه‌های ۷۰ و ۸۰ برخوردار باشند، این مشکل همچنان باقی خواهد ماند. شاید لازم باشد تا از طریق تلاش‌های دیپلماتیک در خاورمیانه به حل این مشکل اقدام کنیم، اما اگر به عنوان مثال سوریه خود در صدد رفع این مشکل برنایند، ما این کار برایشان انجام خواهیم داد.

جفری کمپ: بی‌تردید گروه کوچکی از افراد متعصب از جان گذشته وجود دارند که به وهابیت معتقدند اما آنان بر جوانانی جدا از هم متکی هستند که به طرز شگفت‌آوری در خارج از منطقه قرار دارند. اگر به افزایش‌های ناگهانی که در ساختار جمعیتی کشورهای چون اندونزی، پاکستان، عربستان سعودی و مصر رخ داده، دقت کنیم درمی‌یابیم که این مسأله یکی از مشکلات اساسی

فراروی ما است که باید آن را در میان دیگر عواملی که ذکر شد، به دقت مورد مطالعه قرار داد. بدیهی است که این مشکل، با تعریف موفقیت در درازمدت مرتبط است.

در نظر من موفقیت امری است فرایندی و سلسله‌وار؛ اگر تغییر رژیم در افغانستان رخ دهد و متعاقب آن آشوب و هرج و مرج در پاکستان بوجود نیاید، موفقیت اولیه بزرگی حاصل شده است. در گام بعدی، موفقیت به این بستگی دارد که بتوانیم اکثر اعضای شرکت کننده در این ائتلاف را با هم حفظ کنیم. اگر پس از حل مشکلات در افغانستان و پاکستان، هر یک از اعضا راه خود را در پیش گیرند، در آن صورت چگونه می‌توان فاز دوم، سوم یا چهارم را اجرا کرد؟ اینجاست که مشکلات با کشورهای همچون روسیه و عربستان سعودی رو به افزایش خواهد گذاشت. در گذشته این امکان وجود داشت که از آن سوی هندوکش به عراق و ایران و دیگر کشورها دست یافت اما اکنون در صورت انجام چنین کاری اختلافات نه تنها با روسیه و عربستان که با اروپایی‌ها نیز بالا خواهد گرفت.

ریچارد نلسون: من مطمئن نیستم که تا چه زمان می‌توانیم تروریسم را به عنوان یک اولویت سامان بخش دنبال کنیم چرا که نمی‌توانیم واقعاً تروریسم را تعریف کنیم. همگان با این مشکل مواجهند که چه کسی تروریست محسوب می‌شود و چه کسی تروریست نیست و مبارز آزادی خواه است؟ به گمان من، ما حتی در تعریف اسلام «رادیکال» - به جهت مقاصد عملی و اجرایی‌مان - نیز ناتوانیم.

کراتهامر: این امر با طالبان، القاعده و متحدان آنها در سراسر جهان آغاز می‌شود. البته باید بخشهای رادیکال و محافظه‌کار حکومت ایران را نیز اضافه کنم. اگرچه در ایران احتمال تحول نیز وجود دارد.

کمپ: اما آنها از طالبان متنفرند.

کراتهامر: اطلاع دارم، اما آنان هر دو تهدیدی برای ایالات متحده محسوب می‌شوند. ایران، برحسب تعریف وزارت خارجه، به عنوان کشور شماره یک حامی تروریسم در جهان محسوب می‌شود. من مخالف اتحادهایی کاراً نیستم اما هر کس که فکر کند تاکتیک اتحاد با ایران چیزی جز امری موقتی است، در رویا بسر می‌برد.

آدام پوزن: با توجه به نکاتی که دقایقی پیش توسط جفری کمپ در خصوص مسائل جمعیت‌شناختی عنوان شد، من فکر می‌کنم اتحاد با ایران اندکی بیش از آن مقدار که تصور می‌شود، طول خواهد کشید. ما می‌دانیم که مواجهه با اموری همچون خشونت‌های گسترده و جوانان تهدیدست مطلوب نیست. ما همچنین می‌دانیم دو امری که این مشکل خاص را مرتفع می‌سازند ایجاد طبقه متوسط و اعطای آزادی به زنان است.

این امور از لحاظ آماری نیز در کشورها صادق هستند. بنابراین در نزاع ایدئولوژیک ما با اسلام رادیکال، جنبه‌ای عینی وجود دارد و آن اینکه هر اندازه آنان رفتارهای ضدفمینیستی و ضدطبقه متوسط از خود بروز دهند، به همان مقدار و بلکه بیشتر به ایجاد چنین ارتش ذخیره‌ای از نفرت اقدام کرده‌اند. دقت در این نکته باعث خواهد شد اندکی متفاوت‌تر در خصوص کشورهای که می‌خواهیم با آنها ائتلافی مفید را شکل دهیم، بیندیشیم. البته من متخصص مسائل ایران نیستم اما همین قدر از اقتصاد می‌دانم که بتوانم بگویم ایران تنها اندکی از برنامه درازمدت توسعه خود بدور مانده است؛ برنامه‌ای که نقش بزرگتری را برای زنان و همچنین نقش بیشتری را برای طبقه متوسط فراهم خواهد آورد و این امور آنها را درازمدت نسبت به ما مطیع‌تر و رام‌تر خواهد ساخت. در ارتباط با همین موضوع باید بگویم شاید عجیب باشد که تاکنون کسی به ترکیه اشاره‌ای نکرده است. این امر نشانگر این واقعیت است که ما این کشور را (به ویژه در افکار عمومی) بسیار مورد حمایت بی‌چون و چرای خود قرار داده‌ایم. البته ترکیه با مشکلاتی در مسائلی همچون حقوق بشر و غیره مواجه است اما اقدامات این کشور در دو زمینه اقتصاد و ایجاد ثبات، ترکیه را به مدلی از حکومت اسلامی تبدیل ساخته که ما باید آن را ترویج و گسترش دهیم.

شلزینگر: در خصوص ایران، من فکر می‌کنم که این کشور نه تنها یک متحد نیست بلکه حتی متحدی کارآ نیز به شمار نمی‌رود. اعتماد من به سیستم اطلاعاتی ایران بیشتر از متحد درازمدت‌مان - پاکستان - است چرا که ایرانیان از طالبان متنفرند و جدای از اینکه درباره شیطان بزرگ چگونه می‌اندیشند، اهمیتی نمی‌دهند که این شیطان بزرگ، شر این دشمن محلی را از سر آنان کم کند.

در خصوص ایران باید بسیار محتاط باشیم. چرا که در صورت انجام هرگونه اقدام نظامی بر علیه ایران، ممکن است جامعه ایران را به دستان روحانیونی برگردانیم که در حال حاضر کنترل دستگاه امنیتی این کشور را برعهده دارند.

کراتهامر: کاملاً موافقم. هدف ما در ایران «تغییرات سریع و عمده» است و دلایل متقنی برای تحقق چنین امری در آینده وجود دارد.

کمپ: طبق برآوردهای آماری، ترکیه، ایران و مشخصاً پاکستان تا سال ۲۰۲۰ جمعیتی بیشتر از روسیه خواهند داشت. هرگونه اقدام عجولانه کنونی می‌تواند تبعات جدی درازمدتی را در پی داشته باشد. عراق در این میان، موردی منحصر به فرد است و شایسته است توجه مخصوصی بدان معطوف شود. اما آنچه که موجب نگرانی من شده این است که مساله ایران، سوریه و لبنان با مساله عراق درهم آمیخته شود.

یرمر: آیا شما مخالفید که در ارتباط با سوریه دست به اقدام بزنیم؟ منظورم از اقدام، این است که پس از موفقیت در افغانستان، اولتیماتومی به حکومت سوریه بدهیم.

کمپ: من هم موافقم که چنین تهدیدی سودمند است. اگر اکنون آنها را برسانیم، بسیار سودمند خواهد بود. اما به نظر من، قلع و قمع فیزیکی هر گروه تروریستی در هر دولت، تعریف مناسبی از موفقیت به شمار نمی‌رود. در این مورد، موفقیت به معنای کاهش یا توقف حمایت‌های تسلیحاتی ایران از حزب... است. تعریفی که ارائه دادم، تعریفی عمل‌گرایانه از موفقیت در خصوص سوریه است.

کوردزمن: با این وجود ما نتوانسته‌ایم در نهایت امر باتلاق را به طور کامل بخشکانیم. اگر در پی منافع ملی خود باشیم - که مجبور به این کار هستیم - فارغ از توجه اسرائیل یا تایوان یا دیگر کشورها، با این عمل به دیگر دولت‌ها و گروه‌ها فشار وارد کرده‌ایم تا جنگ افزارهای غیرمتعارف را به کار گیرند. حتی در مکان‌هایی که امروزه موجب نگرانی ما نیستند، موقعیت رو به رشد ما به عنوان یک ابرقدرت، جنبش‌های دیگر را در طول زمان به سمت حمله‌ور شدن به ما رهنمون خواهد ساخت. ما می‌توانیم این گونه جنبش‌های سرکوب کنیم، از هم بیاشانیم و یا ساقط کنیم اما نمی‌توانیم تمامی آنها را ریشه‌کن سازیم. با صراحت باید بگویم اولتیماتوم‌هایی که آقای برمر به آنها اشاره داشتند، کارآ نیستند و تنها خشکاندن باتلاق را سخت‌تر می‌سازند. چنین اولتیماتوم‌هایی موجبات رویارویی با جهان عرب را فراهم خواهد ساخت. در عوض، اقداماتی سنجیده و حساب شده در جهت تضعیف و از میان برداشتن جنبش‌های اصلی تروریستی می‌تواند کارآ باشد. در غیر این صورت، ما تنها با اعمال خود، این گونه جنبش‌ها را به سمت فعالیت‌های زیرزمینی سوق خواهیم داد و حضور آنها نامرئی‌تر خواهد شد، اما مشکل کماکان باقی خواهد ماند. هرآنچه که از افغانستان یا عراق در طی ۳ یا ۴ سال آینده حاصل آید، نمی‌تواند این باتلاق را خشک کند. راه‌حل‌های «دراکونی»^۱ که ایجاد نظم نوینی را در جهان مدنظر دارند، راهکاری عملی جهت کنترل و مهار این گونه مشکلات به شمار نمی‌روند. ما مجبوریم که این مشکل را در یک زمان خاص تنها با یک کشور رفع کنیم. ما مجبوریم که بر جنبش‌های اصلی تمرکز کنیم. نیمی از آن جنبش که در سوریه مستقرند، عمل قابل توجهی انجام نداده و تنها بر سن و سال خود افزوده‌اند. البته آن نیم دیگر خطرناکند.

ما چه چیزی را می‌خواهیم متوقف‌سازیم؟ ما از سوریه یا دیگران می‌خواهیم که واقعاً چه عملی را انجام دهند؟ باید به این سؤالات پاسخ دهیم و همراه با آن به تلاش‌های خود نیز ادامه دهیم. ما با مشکلاتی چون دفاع از سرزمین مان، مقابله با تروریسم و متحدین مان به خصوص در آینده روبرو هستیم. پیروزی یعنی اینکه بتوانیم موقعیت خود را هر آن قدر که در توان داریم، پیش ببریم.

۱. Draconian Solutions دراکو. حقوق دان و سیاستمدار آتنی که در هفت قرن پیش از میلاد مسیح می‌زیست.

در مورد ائتلاف‌ها، به دیدگاه دونالد رامسفلد اشاره می‌کنم: این ائتلاف‌ها، ائتلاف‌هایی فرصت‌طلبانه^۱، موقت و دائماً در حال تغییرند. آنها اغلب مجبورند با مردمانی که ما آنها را دوست نداریم، همراه باشند اما این سکه دو رو دارد. ما نیز باید خود را آماده سازیم که با اتکاء به عمل‌گرایی صرف، آنان را در نهایت امر رها کنیم چنانکه آنها نیز ما را ترک می‌کنند. کراتهامر: صحیح است اما میان اینکه آمریکا در پایان یک ائتلاف ضروری سوریه را رها کند و یا اینکه اسرائیل را به دست تقدیر بسپارد و از حمایتش دست بکشد، تفاوت زیادی است.

کوردزن: هیچ‌کس چنین پیشنهادی را مطرح نکرد.

کراتهامر: من هم بر این اعتقادم، اما عده زیادی از مردم تلویحاً اظهار می‌دارند که اگر ما اسرائیل را قربانی کنیم، جنگی که بر علیه تروریسم به راه انداخته‌ایم، بسیار سهل‌تر و راحت‌تر پیش خواهد رفت. از نظر من، این تحلیل اشتباه است و آمریکا باید با هشیاری و درایت نحوه رفتار خود را تنظیم کند. در خصوص مساله اتحادهای متغیر من هم موافقم که به این اتحادها نه به عنوان یک هدف غایی که به عنوان وسیله‌ای جهت رسیدن به اهدافمان بنگریم.

گارفینکل: من به نکته‌ای اشاره می‌کنم که آقای نلسون چند دقیقه پیش اظهار داشتند. ما باید بسیار مراقب باشیم که فعالیت‌های خشونت‌طلبانه تروریستی را با فعالیت‌های غیرتروریستی یکسان محسوب نکنیم. به عنوان مثال، حمله به ساختمان نیروی دریایی آمریکا در نزدیکی بیروت در اکتبر ۱۹۸۳ را عموماً به عنوان عملی تروریستی قلمداد می‌کنند. همچنین حمله به کشتی یو.اس.اس کول^۲ و بمب‌گذاری خُبر در عربستان نیز به عنوان اعمالی تروریستی محسوب می‌شوند. تروریسم عبارتست از حملات بدون برنامه‌ریزی به شهروندان بی‌گناه جهت رسیدن به یک سری مقاصد سیاسی. از این رو حمله به نیروهای نظامی ما در خاک یک کشور خارجی عملی تروریستی نیست بلکه باید آنرا عملی جنگی محسوب کرد. این عمل گرچه عملی زشت و وحشتناک است اما تروریسم نیست.

دلیل اهمیت این امر این است که بی‌دقتی ما در به کار بردن این گونه کلمات منجر به این می‌شود که دیگران هم استفاده صحیحی از آن نکنند.

دیوید اسپیدی: من چندان با نظرات شما موافق نیستم. در تعریف تروریسم اینگونه بیان شده است که تروریسم عبارتست از حملات برنامه‌ریزی شده علیه اهداف غیرنظامی جهت نیل به مقاصد سیاسی. چریک‌های باسک و ارتش جمهوری خواه ایرلند کاملاً تحت چنین تعریفی قرار می‌گیرند. هیچ دلیل دیگری برای بین‌المللی ساختن این امر وجود ندارد و هنوز هم نمی‌دانیم که

این گروه‌ها چگونه به هم اتصال یافته‌اند.

دیمیتری سیمز: به نظر من، نظرات آقای گارفینکل کاملاً صحیح بوده و ایشان در ایراد سخنانشان شجاعت بسیار به خرج دادند. اما به روی دیگر سکه نیز باید نگریم. اگر تعریف توأم با ریسک و حساسی در مورد تروریسم را ملاک کار خود قرار دهیم، در این صورت باید وجود تروریست‌هایی را که در حقیقت وجود دارند، بپذیریم. ما چشمان خود را بر تروریست‌های چینی بسته‌ایم و فکر می‌کنیم پوتین و دستگاه اطلاعاتی روسیه برای حل این قضیه کافی هستند. ما نسبت به تروریست‌هایی که در اسرائیل هستند بی‌اندازه با ملایمت رفتار می‌کنیم. ما حتی نسبت به تروریست‌هایی که در لندن هستند هم ملایم هستیم. این برخورد دوگانه باید پایان یابد.

لمپتون: در خصوص سخنانی که آقای سیمز و قبل از ایشان آقای کراتهامر در خصوص روسیه اظهار داشتند باید بگویم نه تنها روابط آمریکا و روسیه باید بهبود یابد بلکه ما بهترین شانس را داریم تا روابط خود با چین را به نحو بی‌سابقه‌ای - نسبت به سالهای ۹۱ - ۱۹۸۹ - بهبود بخشیم. من فکر می‌کنم که چینی‌ها هم چنین می‌اندیشند.

در حال حاضر، چین به یکی از ده بازیگر بسیار مهم جهان تبدیل نخواهد شد اما چینی‌ها می‌توانند در اموری چند به ما کمک کنند. در مورد چین و روسیه شانس منحصر به فردی به ما روی آورده است.

کراتهامر: صحیح است، مطالب شما اشاره به این واقعیت است که چالش‌های پیش‌روی سلطه ایالات متحده از ناحیه قدرتهای بزرگ نخواهد بود و ما این شانس را داریم که در نتیجه چالشی که اکنون به وجود آمده، روابط خود را با محتمل‌ترین کشورهای ضدتوازن «بهبود» بخشیم.

کمپ: در خصوص چین و روسیه صحبت شد. از این متعجبم که در مورد موضوعی که تمامی روزنامه‌ها و مجلات از آن صحبت می‌کنند یعنی ابزار تروریسم کسی صحبتی به میان نیاورد. سلاح‌های هسته‌ای، بیولوژیک و شیمیایی توسط تروریست‌ها به کار گرفته می‌شوند. از این‌رو کنترل و نظارت بر چنین محصولات و یا نشست و افشاء آنها به احتمال قوی در این ائتلاف‌های جدید بیشتر مورد بحث و مذاقه خواهند بود. این امور منجر به طرح سؤالات جالبی در خصوص نحوه رفتار با روسیه خواهد شد. بیش از ۱۱ سپتامبر، دولت بوش ظاهراً در مسیری برخلاف جهت ایمن‌سازی تجهیزات روسیه در برابر نفوذ و نشست گام برمی‌داشت. این سیاست باید تغییر کند و به طور مشخص سیاست روسیه در قبال عراق و ایران در این مرحله بیشتر مورد بحث و کنکاش خواهد بود. اینکه روسیه در زمینه صدور تسلیحات به این دو کشور چه رفتاری از خود نشان خواهد داد، باید در دستور کار قرار گیرد.

کراتهامر: عراق بازیگر اصلی این مشکل است. این کشور از جنبه‌های بیولوژیکی و شیمیایی

مسلح شده است. از آنجا که این امر بزرگترین مشکل درازمدت ما است، با آن چگونه روبرو خواهید شد؟

کمپ: محتاطانه.

جیمز لیندسی: می‌خواهم به نکته‌ای اشاره کنم که آقای کراتهامر در ابتدای بحث بیان داشتند و آن اینکه ما اولویت سامان‌بخش لازمی را برای سیاست خارجی آمریکا فراهم آورده‌ایم. من فکر می‌کنم آقای کراتهامر این مطلب را به درستی بیان کردند و فکر می‌کنم دولت تمایل دارد تا این امر را محقق سازد. به طور مشخص هنگامی که در خصوص چین یا روسیه صحبت می‌کنیم، باید دقت کنیم که صفت‌بندی متفاوتی شکل گرفته است و ما در لحظه بسیار حساسی قرار داریم و می‌توانیم در زمینه فرصت‌هایی که پیش آمده دست به اعمالی بزنیم که اصولاً تا قبل از ۱۱ سپتامبر امکان وقوع نداشتند. اما این اولویت سامان‌بخش مرکزی چقدر به طول خواهد انجامید؟ متحدین ما پاسخ‌های مختلفی به این سؤال می‌دهند و به سادگی تنها به القاعده اشاره می‌کنند. هنگامی که ما آن را از بین ببریم، نگرانی آنها برطرف خواهد شد و ائتلاف پایان خواهد یافت.

در امور داخلی نیز همین‌گونه است. آیا به دست آوردن اسامه بن‌لادن توجه ما را نسبت به این موضوع کاهش خواهد داد. یک موفقیت آشکار و واضح یا شگرف و هیجان‌انگیز در افغانستان ممکن است اهداف بلندمدتی را که در جهت تبدیل فرهنگ ضدتروریستی به یک اولویت سامان‌بخش اصلی است، را خدشه‌دار سازد. بی‌هیچ تردید، اگر ما در مبارزه علیه القاعده پیروز شویم، خواهیم دید که زمان به عقب بازخواهد گشت و مردم به طور ناگهانی به سوی سیاستی نرمال و عادی روی خواهند آورد و درباره جنبه‌های اخلاقی سیاست خارجی آمریکا صحبت خواهند کرد. بنابراین فکر نمی‌کنم ناچار باشیم به سوی جهانی بیسمارکی پیش برویم.

کراتهامر: بله همین طور است، مجال مناسبی پدیدار گشته تا تغییری در روند مابین قدرت‌های بزرگ حاصل آید که ممکن است تهدیدات اسلامی را از دور خارج کند که البته امری است مطلوب.

موسی نعیم: اجازه بدهید که در این رابطه چند گزینه ارائه دهم.

گزینه اول اینکه گروه دیگری جانشین طالبان شود و همدلی بیشتری را نسبت به ایالات متحده از خود نشان داده و آمادگی کمتری را برای حمایت از تروریسم داشته باشد. برای این کار سرمایه‌گذاری کلانی در امر ملت‌سازی در افغانستان باید صورت پذیرد. البته ما نمی‌دانیم که چگونه این اقدامات را قرین موفقیت سازیم. افغانستان همانند کشور کره نیست. این واقعیت که چنین امری (ملت‌سازی) پیش از این در کشورهایی چون کره جنوبی، آلمان و یا ژاپن صورت پذیرفته است، این امیدواری را به من نمی‌دهد که بتوان آن را در افغانستان تکرار کرد.

فرض دیگر این است که بن‌لادن بمیرد یا دستگیر شود و یا خود را پنهان کند اما القاعده همچنان به حیات خود ادامه دهد. در چنین حالتی حوزه عمل این گروه محدود خواهد شد لکن با مابقی گروه که در سراسر جهان انتشار یافته‌اند، مشارکت و همکاری خواهد کرد.

پاکستان و عربستان بی‌ثبات شده‌اند و از این رو مجبورند به اتخاذ سیاستهایی تمامیت خواهانه‌تر و سرکوبگرانه‌تر اقدام کنند. آنها جهت بقای خود مجبورند به سیاست‌های سرکوبگرانه شدید پناه برند.

سوریه و لبنان و دیگر دولت‌هایی که به آنها اشاره شد رفتاری از خود نشان خواهند داد که به حمایت از تروریست‌ها متهم نشوند. البته آنها به همدلی و حمایت از گروه‌های تروریستی ادامه خواهد داد اما مقدار حمایتشان به میزانی نخواهد بود که بمباران شدن (و حمله علیه آنان) را در پی داشته باشد. تروریسم، در سراسر جهان، تبدیل به حقیقت زندگی شده است. اکنون نه تروریسمی در حد حمله به برج‌های تجارت جهانی بلکه فعالیت‌های تروریستی بی‌وقفه‌ای در سرتاسر جهان در کشورهای چون باسک و ایرلند شمالی در حال جریان است. کنترل‌ها بیشتر شده‌اند، امنیت افزایش یافته، آزادی‌های شخصی و مدنی محدودتر شده‌اند اما همچنان نمی‌توان تروریسم را به طور کامل از میان برد.

از سوی دیگر رکود اقتصاد جهانی به طول انجامیده است. درصد بیکاری در آمریکا و دیگر نقاط جهان به خصوص در جمعیت در حال ازدیاد مردان جوان مابین ۱۸ تا ۲۵ سال، افزایش یافته است که آنان را مستعد انجام اعمال خشونت‌آمیز خواهد ساخت. درصد بیکاری بازهم بیشتر خواهد شد و دورنمای اقتصادی در خصوص آمریکا و بازارهای روبه‌رشد این کشورچندان مثبت نیست. ضدآمریکایی‌گری^۱ ادامه دارد و حتی افزایش هم یافته است و به اموری فراتر از واقعیاتی چون حمایت مستمر آمریکا از اسرائیل می‌پردازد.

یک فرضیه مهم‌تر این است که تروریسم به مثابه اولویت سامان‌بخش اصلی سیاست خارجی آمریکا به تدریج تضعیف شود. مشکلات دیگری نیز بروز خواهند یافت که توجه و تمرکز را از موضوع تروریسم منحرف خواهند کرد.

اگر تمامی این امور اتفاق بیفتند، پرسش این است که امروز باید چه نسخه‌ای را برای جهان تجویز کنیم، جهانی که اساساً در مسیری که چند سال آینده برای وی رقم خواهد زد، حرکت می‌کند.

کراتهامر: این دیدگاهی بسیار بدبینانه است. نکاتی که برشمردید، قابل توجهند اما به نظر من

امید بیشتری برای نمایش موفقیت آمریکا در این عملیات وجود دارد. در خصوص ریشه‌کن کردن تروریستها، تمامی آنچه به آن می‌توانیم امیدوار باشیم این است که بتوانیم هزینه حمایت دولت‌ها از گروه‌های تروریستی را به شدت بالا ببریم، در این صورت آنها پیغام ما را به درستی خواهند فهمید؛ هر رژیمی که از تروریسم حمایت کند متحمل اشد مجازات خواهد شد (همچون افغانستان). اگر چنین شود، تروریسم به سطحی کاهش خواهد یافت که قابل تحمل خواهد بود.

شلزینگر: اگر اجازه بدهید به جمع‌بندی بحث می‌پردازم. آقای کراتهامر مطلبی را به وضوح بیان داشتند که البته همگان نسبت به تمامی ابعاد آن متفق‌القول نیستند. ما به این نتیجه رسیدیم که بایستی به کسب موفقیت پردازیم. در خصوص اینکه پس از افغانستان بایستی چه عملی انجام دهیم نظرات مختلف بودند اما همگان بر این نکته که باید از افغانستان شروع کنیم، اتفاق نظر داشتند.

اگر بخواهیم از افغانستان فراتر رویم، باید بدانیم که این امر مشکلاتی را برای حکومت‌هایی که در موقعیتی متزلزل قرار دارند، ایجاد خواهد کرد. تعدادی از این حکومتها، حکومت‌هایی میانه‌رو هستند که ما آرزوی سرنگونی آنها را نداریم اما می‌خواهیم که سیاست‌هایشان را اصلاح کنند (مخصوصاً پاکستان و عربستان سعودی). این نظر شخصی خودم است که ما باید در هدف قرار دادن جهان اسلام بسیار محتاطانه عمل کنیم چرا که در غیر این صورت در جنگی صلیبی در خواهیم غلطید که به یکپارچگی جهان اسلام بر علیه ما منجر خواهد شد. و در نهایت همگان بر این امر اتفاق نظر داشتند که پیروزی یعنی پیشرفت در موقعیت به هر اندازه که عملاً امکان‌پذیر باشد.

سیاست دفاعی

شلزینگر: چارلز کراتهامر در مقدمه‌ای که در ابتدای جلسه اظهار داشت به این نکته اشاره نمود که جهان انتظار دارد که از قدرت آمریکایی استفاده شود و این قدرت پیروز گردد. من بر قسمت دوم یعنی پیروزی تأکید می‌کنم. ما از بحث در خصوص سیاست خارجی فارغ شدیم و اکنون به بحث در مورد سیاست دفاعی می‌پردازیم که معنای واقعی آن، این است که باید به چه عملیات‌های نظامی دست بزنیم. برای شروع بحث، از ریچارد پرل شروع می‌کنیم. چرا که وی در حال حاضر رئیس هیات سیاستگذاری دفاعی است که به مشاوره با وزارت دفاع و وزیر دفاع - رامسفلد - می‌پردازد.

پرل: من بی‌آنکه در ارتش حضوری رسمی داشته باشم، سال‌های بسیاری با مسائل مرتبط با

عملیات‌های نظامی درگیر بوده‌ام. مساله مهم این است که جهان و بخصوص کشورهای حامی تروریسم انتظار دارند که آمریکا پاسخی متناسب با حجم عملیات ۱۱ سپتامبر از خود نشان دهد و اگر ما این نکته را فراموش کنیم و انتظار آنان را برآورده نسازیم، اشتباه بزرگی را مرتکب شده‌ایم. فرهنگی که ما در صدد مقابله با آن هستیم، در برابر حمله تسلیم نمی‌شود. از این رو یک عملیات نظامی سنگین و شدید بر علیه آن لازم است. در مقایسه با دوران جنگ خلیج فارس، تسلیحات ما از هر لحاظ پیشرفت قابل توجهی داشته‌اند و وضعیت کنونی ما بسیار بهتر از آن دوران است. در نتیجه، آنهایی که فکر می‌کنند ما در حال حاضر به جهت کوچکتر بودن نیروهای مسلح و پراکندگی آنها در مقایسه با گذشته ضعیف‌تر شده‌ایم، کاملاً در اشتباه بسر می‌برند. البته در حال حاضر باید طرز تفکر افراد را در مورد نحوه استفاده از نیروهای نظامی، به شکل صحیح هدایت کرد. لزومی ندارد که نیروهای نظامی ما به همان شیوه گذشته، وارد عمل شوند و از دکترین‌های سابق برای عملیات نظامی پیروی کنند. نکته‌ای که باید در نظر گرفت این است که عملیات نظامی ما، نباید عملیاتی برای دستگیری یک فرد مثل اسامه بن لادن باشد. این طرز تفکر که عملیاتی که منجر به دستگیری یا نابودی اسامه بن لادن نشود در واقع شکست خورده و ناکام می‌باشد، کاملاً نادرست است و تمام افراد خیره در مسائل بین المللی نیز به این مسأله معترفند.

یکی از کارهای اصلی ما، از بین بردن این گونه تفکرات است. اما در مورد سیاست داخلی باید گفت که ما با شیوه‌های مختلف عملیاتی تروریستی مواجه هستیم و پیش فرض ما این است که خود فرد تروریست می‌خواهد جان خود را از مهلکه نجات دهد فلذا مثلاً در پروازهای داخلی مهمترین بخش از برنامه امنیتی پرواز عبارتست از دانستن اینکه فلان چمدان به کدام مسافر تعلق دارد. اما اگر خود تروریست هم از جانش گذشت و در هواپیما سوار شد، ضعف سیستم ما نمایان می‌شود و شکست متوجه ما خواهد شد. لذا باید در مورد سیستم امنیتی داخلی خود بازبینی کنیم. مهمترین عامل بازدارنده عملیات‌های تروریستی ایجاد وضعیتی است که تروریست احساس امنیت نکند. باید کاری کرد که وی هر شب در جاهای مختلف بخوابد، ارتباطات و مکالماتش به احتمال زیاد قابل استراق سمع باشد و نه اینکه محیط را برای ارتباطات خود تقریباً امن یابد. از این طریق ما می‌توانیم ضریب آسیب پذیری خود را تا حد زیادی کاهش دهیم. در مورد کشورهای حامی تروریسم ما باید دست به انتقام بزنیم. البته میزان حمایت کشورها از تروریسم متفاوت است لذا برای تأدیب کشورهایی که در انتخاب لیست حامیان قرار دارند باید به سرعت اقدام به برچیدن و نابودی برخی از رژیم‌های حامی تروریسم کرد. پیام ما باید این باشد که اینچنین کشورهایی در معرض خطر سقوط کامل رژیم خود می‌باشند. البته به طرق گوناگون می‌توان آنها را تأدیب کرد و همیشه نیروی نظامی لزوماً وارد عمل نمی‌شوند. لذا دیگر کشورهای حامی تروریسم پیام ما را

دریافت خواهند کرد و ما هم تنها با عده معدودی از آنها درگیر می‌شویم.

وست: در مورد ایران چه می‌گویید؟ ملاحظه کنید ۲۰ سال مردم را دستگیر می‌کردند.

پرل: در واقع چنین بوده است ولی ۲۰ سال پیش، کمتر از امروز انسانهایی میانه‌رو وجود داشتند. روند کار مشخص است و راه‌هایی برای سرعت دادن به آن وجود دارد. جامعه ایران بدون مشکل نیست و تعداد کمی از مردم راضی‌اند، با این حال اگر ما نتوانیم....

وست: با عملیات نظامی؟

پرل: نه، من در مورد عملیات نظامی علیه ایران صحبت نمی‌کنم. به هر کشوری به طور جداگانه باید نگریم. در میان کشورها وجه تشابه اندکی وجود دارد. دیدگاه ما در مورد ایران کاملاً متفاوت از عراق است و به نظر من ایران در اقدامات نظامی گنجانده نمی‌شود.

وست: در مورد عراق بگوئید، با عراق چه خواهیم کرد؟

پرل: ما در ارزیابی مخالفان صدام و نیز مخالفت عراقی‌ها با وی بسیار کوتاه‌نظر بوده‌ایم. شکی نیست که با شیوه حکومتی که صدام دارد عراقی‌های زیادی خواهان راحت‌شدن از او هستند ولی آنها فاقد ابزار برای اجرای این خواست می‌باشند. و اعلام این که ما نمی‌توانیم کاری کنیم ناامید کننده‌تر است. دولت ما حتی حمایت از نیروهای مخالف صدام را رد می‌کرد و حتی از تلاش برای ایجاد تشکیلی از مخالفین سیاسی برای رقابت با رژیم بعثی احتمالی بعد از صدام که به همان بدی رژیم فعلی حاکم در بغداد خواهد بود حمایت نمی‌کرد. من فکر می‌کنم که ما در مورد عراق کاملاً کورکورانه عمل کرده‌ایم.

سیمز: آیا می‌توان به بحث درباره پاسخ ما به این حوادث بازگشت؟ همان‌گونه که کراتهامر قبلاً گفت آنچه که ما در افغانستان انجام می‌دهیم احتمالاً تمام بحث‌های ما با ایران و عراق را تغییر خواهد داد و نیز تا حد زیادی در مورد سوریه و لبنان. بنابراین ما چه باید بکنیم؟ اجازه بدهید تاریخچه مختصری را نقل کنم تا پاسخ احتمالی را پیشنهاد دهم.

کوردرمن: ولی آقای سیمز چه کار دیگری می‌خواهید انجام دهید؟

سیمز: باید به خاطر داشته باشیم که پیروزی ما در صربستان کمتر به علت جنگ علیه نیروهای نظامی و بیشتر به علت مبارزه موثر علیه زیرساختهای مدنی صربستان بود. درست است که اهداف نظامی زیادی در افغانستان وجود ندارد ولی ما کاملاً قادر به تغییر دادن چهره افغانستان هستیم، کاری که برای دست یافتن به تروریستها در غارهایشان مورد نیاز است. من نمی‌گویم که ما باید اعمال را انجام دهیم و یا این راه‌حل ارجح است ولی به نظر من باید یک جمع‌بندی از همه تسلیحات نظامی که برای رسیدن نهایی به اهداف قابل در نظر گرفتن است، داشته باشیم.

ماتیوز: منظور شما از «تغییر چهره» افغانستان چیست؟ آنقدر از لحاظ فیزیکی بمباران کنیم

تا چه بشود؟

شلزینگر: آنقدر بمباران کنیم تا به عصر حجر برگردند.

ماتیوس: آنان اکنون هم در عصر حجر هستند. سؤال من جدی است آقای سیمز؟

سیمز: شما منظور مرا به خوبی فهمیده‌اید. منظور از تغییر چهره، همان تغییر چهره‌ای است که از لحاظ نظامی ممکن است و من فکر می‌کنم که اکثریت مردم افغانستان که امروز طرفدار ما نیز هستند حتی از این کار وحشت هم نمی‌کنند.

پرل: آقای سیمز! من فکر نمی‌کنم که این تنها راه ما باشد. ما در گذشته از بمبارانهای افراطی از آن جهت استفاده کردیم که اهداف را نمی‌یافتیم و گاهی هم که آنها را پیدا می‌کردیم، امکان هدف قرار دادن وجود نداشت. ولی این مورد این گونه نیست. اگر بتوانیم اهداف را بیابیم - که می‌توانیم - می‌توانیم آنها را با استفاده مناسب از زور از بین ببریم و باید این کار را بکنیم. من فکر می‌کنم که باید یک هدف را در افغانستان به طور کامل از بین ببریم و آن رهبری رژیم طالبان و تروریستها و کمپ‌های آنهاست. ولی ما برای انجام این کار نباید هزینه اضافی بپردازیم.

کوردزمن: آقای پرل! مطلب اصلی این نیست که آیا ما از رئیس جمهور در طول مدت زمانی که این عملیات طول خواهد کشید، حتی اگر خسارات غیرنظامی و تلفات نیرو و حتی مشکلات دیگر وجود داشته باشد، حمایت خواهیم کرد یا خیر؟ به نظر من مساله تنها انجام یک عملیات نظامی نیست. مسأله حمایت از یک تلاش مداوم است حتی اگر ماهها و یا بیش از یک سال طول بکشد. پرل: جواب این سؤال مثبت است و مردم آمریکا برای این امر آماده شده‌اند. ولی شکی وجود ندارد که اگر الان پیروز شویم مردم نیز کمک زیادی خواهند کرد. ولی اگر در مراحل اولیه با شکست‌ها و عدم موفقیت‌های پیاپی مواجه شویم این حمایت به زودی از میان می‌رود و از همین روست که نباید از ابتدا اهداف را به گونه‌ای مثل «دستگیری» اسامه بن لادن تعریف کنیم چرا که اگر او را دستگیر نکردیم به نظر می‌رسد که شکست خورده‌ایم. متأسفانه دولت کنترل این مفاهیم را از دست داده و نمی‌دانم که آیا قدرت بازسازی آن را دارد یا خیر.

ماتیوس: بحث اولیه ما کاملاً بر دولت‌ها متمرکز بود. چارلز کراتهامر در بیانات اولیه‌اش گفت: «ما چند دکمه را فشار داده‌ایم و اکنون مرزها در افغانستان بسته شدن و طالبان کاملاً منزوی شده‌اند. ولی این فقط وقتی درست است که ما در حیطه دولت‌ها بیندیشیم. قطعاً مرزها بسته نیست و به این سادگی که می‌گویند نیست به جز در مورد این حقیقت که روابط رسمی قطع شده است.

با توجه به نظرات شما، نگرانی شما از موقعیتی است که تروریستها از حمایت فراوان دولتی برخوردار شوند. این که آنها پناهگاه بدست آورده‌اند جای بحث ندارد ولی دیگر چیزهایی که شما توضیح می‌دهید - پشتیبانی، آموزش و... - بسیار مشکل آفرین است. شما گفتید: «این‌گونه

عملیات در غارها برنامه‌ریزی نشده بود، بلکه در دفاتری که منشی دارند برنامه‌ریزی شده بود.» ولی حتی دولت افغانستان هم دارای دفاتری با منشی نیست، آنها روی سطح زمین می‌نشینند. به نظر من بحث در مورد فعالیتهای دیپلماتیک و نظامی‌ای که صرفاً بر دولتها استوار باشد ما را از این نکته غافل می‌سازد که ما در جنگ علیه شبکه‌های فراملی که با گذشت زمان به علت تکنولوژی نیازمند کمکهای دولتی کمتری هستند.

پول: درست است که اگر شبکه‌های ترور حمایت دولتی نداشته باشند سطح عملیات و میزان اثرگذاری آنها بسیار کمتر از میزان انتظارات است. شاید توطئه اولیه این حمله توسط افرادی که روی زمین می‌نشینند در جایی از افغانستان ریخته شده باشد ولی ساختاری که به این برنامه امکان موفقیت اجرایی داده است، شامل بسیاری چیزهای دیگر بوده است؛ مثل دانستن بهترین راه ورود به کشور، این که از چه مرزی عبور کنند و با چه مدارکی از مرز عبور کنند. در این برنامه مقادیر زیادی از کارهای حرفه‌ای وجود دارد و این حاصل کار متخصصین است و معمولاً متخصصین از دولتند. ریشه‌کن کردن حمایت دولتی همه مشکل را حل نمی‌کند ولی به طور چشم‌گیری آن را کاهش می‌دهد و این بهترین کاری است که ما می‌توانیم انجام دهیم.

کراتهامر: ارتباط با دولت نه فقط به خاطر متخصصین، و یا فراهم کردن ابزارها بلکه به علت اجازه دادن به توسعه تسلیحات اهمیت بسیار زیادی دارد. عنصر سیاه‌زخم را نمی‌توان در یک غار مسلح نمود. این کار بسیار سخت و نیازمند متخصص آزمایشگاه و شرایط ویژه است. خطرناک‌ترین حالت آن است که تروریسم مسلح به تسلیحات کشتار جمعی باشند. ما شاهد یک نمونه کشتار جمعی بدون این تسلیحات بودیم ولی تفاوت شایانی بین ۵ هزار نفر تلفات با ۵ میلیون کشته است.

در حال حاضر جلب حمایت دولت‌ها به این دلیل بسیار حیاتیست که تروریست‌ها، تسلیحاتی مانند عنصر سیاه‌زخم و یا احتمالاً تسلیحات اتمی را فقط با همکاری، کمک و همدستی دولت‌ها می‌توانند به دست آورند.

ماتیوز: من فکر نمی‌کنم این درست باشد. این که کل بحث امنیتی در مورد سلاح‌های بیولوژیک بر کمک دولت پایه‌گذاری شده درست نیست. آئوم شیریکوی^۱ از حمایت دولت برخوردار نبود.

کراتهامر: خانم ماتیوز حتی اگر شما درست بگویید باز هم این بحث که باید از دولت‌ها عبور

1. Aum Shinrikyo

نوضیح مترجم: این گروه که یک فرقه مذهبی افراطی در ژاپن است اولین مورد استفاده از عناصر بیولوژیک علیه انسان‌ها را در دهه ۹۰ در مترو توکیو صورت داد.

کنیم تقویت می‌شود چرا که زمان را کوتاه می‌کند. بله زمانی در آینده تروریستها قادر به مسلح کردن عنصر سیاه‌زخم در غارها خواهند بود ولی اکنون ما در شرایطی هستیم که فقط دولتها می‌توانند چنین کاری بکنند، بنابراین باید دولتهایی را که این تسلیحات را در اختیار دارند کنترل کنیم.

وست: ما یکسره در مورد ارتش صحبت می‌کنیم و کسی حرفی از پلیس نمی‌زند. گروه تروریستی بریگاد سرخ^۱ و دیگر گروههای تروریستی دهه ۱۹۸۰ توسط پلیس از بین رفت نه ارتش. ارتش در واقع برای چنین کارهایی سازماندهی نشده است. آیا ما از سازمانی مثل پنتاگون که برای حرکت دادن جمع زیادی از نیروها برای جنگ طراحی شده توقع داریم که با چاقو به مبارزه خیابانی برود؟

پرل: نقش وزارت دفاع عمدتاً مقابله با دولتهاست، نه مانند پلیس برخورد با تروریستهای فردی. در واقع کارکرد پلیس بسیار با اهمیت است. ولی در مورد این سؤال آقای نای مطلع‌تر از من است. پس اجازه بدهید سؤال کنم: اگر دولتهای دوست ما خود را وارد صحنه کنند و دولتهایی که به تروریستها پناه می‌دهند این کار را متوقف کنند چقدر برای ما بهتر خواهد بود؟

جوزف نای: من فکر می‌کنم هر دوی شما درست می‌گویید. ساختار دولت به عللی که آقای پرل و کراتهامر گفتند کار تروریستها را بسیار راحت‌تر می‌کند. از سوی دیگر بازیگران غیردولتی هم هستند که به تروریستها کمک می‌کنند. بنابراین ما تا دهه‌های آینده حتی با قطع کامل حمایت دولت، مشکل تروریسم را خواهیم داشت. اگر ما مشکل را خیلی زیاد و وابسته به نقش ارتش در قطع حمایت دولتها فرض کنیم آنگاه دائماً نگران خواهیم بود. این یک نگرانی صرفاً تئوریک نمی‌باشد وقتی که گزارش هارت - رودمن^۲ منتشر شد شماره آگوست نیویورک تایمز - که خود را نشریه عالی در این زمینه در آمریکا می‌داند حتی به آن اشاره‌ای نکرد. این نشانه مشکل است. اگر ما پناه دهی دولت را به پایان برسانیم. سه چهارم کار برای مسیر بلندمدت باقی خواهد ماند.

نای: من فکر می‌کنم ما نیازمند تمرکز بر رژیم طالبان هستیم که واضح‌ترین رابطه با تروریسم در این جا وجود دارد و ما باید این رژیم را به همراه شبکه‌هایی که از آنها پشتیبانی می‌کند از بین ببریم. پس از آن من به عراق توجه می‌کنم و... نظر من این است که ما باید به دنبال اولویتها باشیم. کوندراک: اگر ما خواهان همکاری پاکستان و دیگر کشورهای مسلمان هستیم دستورالعمل‌های اجرایی و محدودیتهای ما در برخورد با درگیری اعراب و اسرائیل چه خواهد بود؟ آیا باید به شارون بگوییم «باید اوضاع را آرام کنید» و یا بگوییم آنها را بیرون بریز؟

پرل: از نظر من کاری که ما در این موقعیت نباید بکنیم جایزه دادن به تروریسم است. فشار آوردن به شارون برای اجازه تشکیل مصاحبه مطبوعاتی به عرفات غلط است، چرا که این امر یکی از استفاده‌های حمله به آمریکا شناخته خواهد شد. اگر ما این برداشت را ایجاد کنیم که راه موثر برخورد با اسرائیل از سوی جهان عرب وارد کردن آمریکا بر علیه اسرائیل در این امر است و راه این کار حمله به نیویورک و واشنگتن است ما امنیت خود را بیشتر به خطر انداخته‌ایم و این یک پیام خطاناپذیر است.

تبعات اقتصادی

شلزینگر: در مورد سیاست خارجی و سیاست نظامی صحبت کردیم. احتمالاً برخی از این حوادث تبعات اقتصادی به دنبال دارند. بنابراین ما اکنون به این سؤال می‌پردازیم که این تبعات چه می‌تواند باشد. سپس به بحث سیاست‌گذاری اقتصادی خواهیم پرداخت.

به عنوان مقدمه اجازه بدهید که بگویم برخی از تبعات اقتصادی ۱۱ سپتامبر روشن است ولی باقی وابسته به عملکرد ما در بخش‌های سیاست خارجی و نظامی است. اگر همانگونه که ریچارد پرل بیان کرده است توجه اولیه به افغانستان دارای پیامدهایی اساسی باشد این امر می‌تواند اثر قابل توجهی بر عرضه نفت داشته باشد که به نوبه خود برخی از فشارهای تورمی را دامن می‌زند. چنین امری قطعاً باعث افزایش بی‌کاری خواهد شد. بحث‌هایی هم در مورد موقعیت حساس عربستان سعودی وجود دارد و صرف‌نظر از بیانات عمومی گذشته عربستان آماده است تا هرگونه کسری احتمالی حاصل از قطع شدن نفت عراق را جبران نماید بنابراین توانایی عربستان قابل خدشه نیست.

برای پاسخ به پرسش چگونگی اصلاح عواقب منفی اقتصادی حملات ۱۱ سپتامبر ما باید تعادلی بین میزان مشکلات اقتصادی که می‌توانیم بر اقتصاد جهان تحمیل کنیم از یک سو و از سوی دیگر تعقیب روشمند اهداف سیاسی و نظامی خود برقرار کنیم. اکنون من از «موسس نعیم» دعوت می‌کنم تا بحث ما را پیش ببرد.

نعیم: در بحث از عواقب اقتصادی ۱۱ سپتامبر بسادگی می‌توان وارد مسائلی از پیش‌بینی‌ها و حدس‌ها در مورد چگونگی اقتصاد ایالات متحده و جهان در یک سال آینده و یا بیشتر شد و ما باید بخشی از این کار را انجام بدهیم ولی باید آگاه باشیم که در دوره پس از ۱۱ سپتامبر شاهد تجربیات فراوانی در سیاست‌گذاری اقتصادی خواهیم برد که برخی از آنها هم اکنون صورت گرفته است. ولی بگذارید بحث را از یک مقدمه تشریحی در مورد وضعیت موجود آغاز کنیم.

آنگونه که با فعالیت‌های اقتصادی ۲۴ ماه گذشته مشخص شده است ما اکنون دارای پایین‌ترین

سطح نرخ رشد در طول ۳۰ سال گذشته هستیم. افت اقتصادی شدید، جهان گستر و علاوه بر این طولانی مدت است. در نتیجه نرخ سرمایه‌گذاری فدرال ما در پایین‌ترین حد خود از سال ۱۹۶۲ قرار دارد. البته این مطلب بر اساس کاهش نرخ سود بلند مدت محاسبه نشده است.

همه این اخبار بد بر پایه رشد سریع دهه ۱۹۹۰ و بدون شک برخی فعالیت‌های آن دهه استوار است. علاوه بر سقوط بازار سهام، ریسک سرمایه‌گذاری از ۵ میلیارد دلار در اواسط دهه ۱۹۹۰ به ۱۱۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ رسیده است. دو سوم از کل افزایش ریسک سرمایه‌گذاری در ۲۰ سال گذشته در همین دو سال اخیر یعنی ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ صورت گرفته است. بازار سهام اکنون در حال احتضار است.

هماهنگی بین رشد بطنی و سرمایه‌گذاری بیش از حد در دهه ۱۹۹۰ اکنون موجب کند شدن رشد در سود شرکتها شده است. سود شرکتها در ایالات متحده در سه فصل گذشته ۲۲ درصد کاهش یافته و از هر زمانی از سال ۱۹۷۰ تاکنون کمتر شده است. این امر عواقب بین‌المللی نیز داشته است. ۳۸ کشور از ۴۱ کشوری که توسط جی پی مورگان^۱ مورد بررسی قرار گرفته‌اند انتظار رشد کمتری از آنچه که چند هفته پیش منتظر آن بودند را دارند.

در حالی که ۱۱ سپتامبر گزینه‌های سیاست‌گذاری جدیدی را پیش رو قرار داده این خطر وجود دارد که سیاست‌های اقتصادی بازتابهای شدیدی داشته باشد همان‌گونه که سیاست خارجی و سیاست نظامی چنین حالتی دارند.

علی‌رغم خطر واکنش‌های شدید ما در شرایطی هستیم که به زودی شاهد تجارب جذابی در مورد سیاست‌گذاری اقتصادی خواهیم بود و این که چگونه ابزارهای اقتصاد داخلی می‌تواند بر مشکلات اقتصاد جهانی فائق آید. به عنوان مثال ما بر مبنای حملات ۱۱ سپتامبر شاهدیم که بانک مرکزی اروپا که تمایلی به کاهش نرخ بهره نداشت همه هماهنگی‌ها ناگهان با بانک مرکزی اروپا مؤثر و آسان شد. یک اتحاد جهانی نیز برای ایجاد سیاست‌های اقتصادی هماهنگ‌تر برای حل رکود اقتصاد جهانی در حال ظهور است. ولی خطرات، ریسک‌ها، بی اطمینانی‌ها و مشکلات مشابهی نیز بر سر راه اتحاد در برخورد با تروریسم در سیاست جهانی وجود دارد.

ما به زودی محدودیت‌های سیاست مالی را بررسی کرده و خواهیم فهمید که آیا جهانی شدن در کاهش نرخ بهره در اقتصاد اثری داشته است یا نه، زیرا همیشه بین نرخ بهره کمتر و فعالیت اقتصادی بیشتر رابطه مستقیم برقرار می‌کردیم.

پوزن: من به عنوان اقتصاددان می‌خواستم سه نکته‌ای را که آقای نعیم عنوان کرد تذکر دهم،

اول این که ۱۱ سپتامبر روند مشکلات قبلی در اقتصاد را تسریع خواهد کرد. آثار مستقیم اقتصادی ۱۱ سپتامبر کوچک است اما با این حال این حادثه این پرسش را برمی‌انگیزد که دولت چگونه می‌خواهد با این امر برخورد کند تا با تأکید بر آثار اقتصادی ۱۱ سپتامبر یا کاستن از میزان تأثیر منطقی آن کار درستی است و یا بهتر این است که افراد را به ایجاد رابطه بین حوادث ۱۱ سپتامبر و روندهای بلندمدت تشویق نکنیم و از این طریق فضای بیشتری برای محل در جبهه اقتصادی پیدا کنیم؟ من با گزینه اول موافق هستم، چرا که مانند آقای نعیم معتقدم که ما در بعد سیاسی دچار خطر عکس‌العمل خواهیم شد.

دوم این که تورم یک نگرانی است ولی نفت علت اصلی آن نیست. هنگامی که رشد ایالات متحده به نرخ سالانه ۴ درصد برسد تأثیر آن بر قیمت نفت در مقایسه با هر کمبودی در عرضه نفت بسیار زیاد است. کمبود حاصل از اختلال در عرضه نفت فاجعه‌آمیز است اما رشد منفی اقتصادی برای از بین بردن هر اقدامی برای افزایش عرضه نفت کافی است و جای این است که از رکود حاصل از سیاست‌های مالی مداخله‌جویانه و کسری بودجه هراسناک بود.

سوم این که یک ارجاع به مالزی وجود دارد. همیشه این برخورد دوگانه وجود داشته است که به اقتصادهای ثروتمند اجازه داده می‌شود که مشکلات خود را جبران کنند ولی در مقابل از اقتصادهای فقیر انتظار می‌رود با تحکم بیشتر در طول بحران، باعث بدتر شدن مشکلات کوتاه مدت خود شوند. شاید این بحث اکنون به نتیجه نرسد، چرا که بسیاری از کشورها مانند کشورهای خط مقدم مبارزه با تروریسم بر ادعای نیاز مستقیم خارجی تأکید می‌کنند. ولی آرام آرام این بحث جای خود را خواهد یافت.

شلزینگر: لطفاً اجازه دهید من یک مسأله را روشن کنم. IMF توصیه کرده بود که سیاست‌های مفرط ریاضت اقتصادی از کشورهایی که تقاضا در آنها کاهش می‌یابد و بی‌کاری افزایش پیدا می‌کند برداشته شود. آیا شما بیان داشتید که آنها هنوز چنین سیاست‌های قدیمی‌ای را اجرا می‌کنند؟

پوزن: آنها اکنون چنین کاری نمی‌کنند حداقل زیاد این کار را نمی‌کنند. استن فیشر^۱ سعی کرد که این سیاست را در آخرین سال مسؤولیت خود تغییر دهد ولی این کار به طول می‌انجامد. همچنین دیروز دفتر IMF ترکیه اعلام کرد که نیازمند تحکیم بیشتر قیود مالیاتی است در حالی که کاهش شدیدی در رشد امسال این کشور پیش‌بینی شده است و بنابراین یک تنش واقعی باقی می‌ماند. استفن مور: اثر ۱۱ سپتامبر بر اقتصاد تنها روانی و شاید به این میزان که گفته می‌شود، فقط

اندک نیز نباشد. من فقط چند مثال عینی از اثر این حادثه بر قدرت تولید ارائه می‌کنم. همین الان اگر شما بخواهید یک کامیون را از مرز وارد کنید باید ۵ ساعت در صف بایستید. قبلاً این امر ۴۵ دقیقه طول می‌کشید یعنی به مدت ۴/۵ ساعت رانندگان صرفاً در صف می‌ایستند. این حکایت کوچکی از انعکاس این حادثه بر اقتصاد است. مثال دیگر این حقیقت است که مردم نمی‌توانند با ماشین به مانهتان بروند و باید ۲ ساعت منتظر وسایل نقلیه عمومی باشند، من قبلاً ساعت ۶ عصر محل کارم را ترک می‌کردم و اگر در ساعت شلوغی حرکت نمی‌کردم با تاکسی ظرف ۲۳ دقیقه به نیویورک می‌رسیدم ولی اکنون فقط ۲۳ دقیقه باید برای عبور از دستگاه‌های شناسایی فلزات معطل شوم. دستورالعمل‌های امنیتی حاصل از اتفاقات ۱۱ سپتامبر در حال وارد آوردن ضربه شدیدی به قدرت تولید است.

نعیم: من مخالفم. نتایج عکس‌العملی ملموس حملات ۱۱ سپتامبر بر حیطه‌های خصوصی است، و در مقایسه با آثار عظیم روندهایی که در آنها قرار داشته‌ایم ناچیز می‌نمایند. می‌توان شرط بست که کاهش اخیر نرخ بهره آثار بسیار زیادتری خواهد داشت. ۲۳ دقیقه از وقت شما در مقایسه با آثار کاهش نرخ بهره بر زندگی خود شما، پول نقد شما و موقعیت اقتصادی‌تان هیچ نیست. اثر اقتصادی حملات ۱۱ سپتامبر بر سرمایه‌های دولتی و بخش خصوصی در حدود ۱۳ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود در حالی که اثر غیرمستقیم آن که بسیار چشم‌گیر تخمین زده شده بود - چرا که هر کسی در مورد از میان رفتن اطلاعات نگران است - ثابت شده که ناچیز است.

شلزینگر: آیا می‌توانم رابین وست را وارد این بحث بکنم؟ سؤالی که در زمینه آثار این حادثه پیش می‌آید این است که آیا باید با انرژی برخورد سیاسی - نظامی کرد یا خیر؟ من فکر می‌کنم واضح است که در آینده ما با بی‌ثباتی بیشتری در بازار انرژی روبرو خواهیم شد، مگر آنکه پیشنهاداتی را که ریچارد پرل در بخش قبلی ارائه داد دنبال کنیم. ما در بخش انرژی ممکن است شاهد سقوط ناگهانی عرضه به همراه از دست دادن تولید عراق علاوه بر عدم تمایل عربستان سعودی برای بالا بردن میزان تولید باشیم.

وست: ما معتقدیم که در فصل دوم سال آینده با رکود مواجه خواهیم شد و در پی کاهش تقاضا اوپک به سختی از پس حفظ نظم در تولید خود برخواهد آمد. ما نسبت به این که اوپک بتواند از این امتحان سربلند بیرون آید تردید داریم، چرا که اکنون بین ایران و عربستان سعودی اتحاد وجود دارد و ونزوئلا و مکزیک نیز رابطه و همکاری خوبی را با هر یک از این دو دارند. ما معتقدیم که سطح بازار نفت در فصل دوم سال آینده چیزی شبیه به سال ۱۹۷۵ خواهد بود. قیمت نفت به بالاترین حد خود خواهد رسید.

زندگی بسیار پیچیده خواهد شد و آنگونه که از سؤال شما برمی‌آید عدم اطمینان و قطعیت در

جنگ باعث عدم ثبات در بازار نفت می‌شود. اگر ایالات متحده به افغانستان حمله کند اثری بر بازار نفت نخواهد داشت. ولی حمله ما به عراق اگر کوتاه مدت و ناگهانی باشد چندان اثر پایداری بر بازار نخواهد داشت زیرا بازار نفت نسبت به ورود و خروج عراق عادت کرده است. بنابراین تا وقتی که یک وقفه طولانی مدت در عرضه نفت عراق روی ندهد بازار می‌تواند کار کند، اما بازار در برابر حمله به ایران بی‌ثبات خواهد شد.

در حال حاضر ایالات متحده به کشورهای زیادی برای کمک به جنگ علیه تروریسم فشار می‌آورد. قیمت پایین نفت یکی از این کمک‌هاست که کشورهای اوپک در حال انجام آن هستند. آنها با سیاست کنار می‌آیند. علاوه بر این برای کشورهای خلیج فارس توافق برسر سیاست نفتی از توافق برسر دیگر اجرائیات ساده‌تر است. مردم به خاطر سیاست نفتی در این کشورها به خیابان نمی‌ریزند و شورش نمی‌کنند.

گفته شده است که برای عربستان سعودی قیمت ۲۱ دلار برای هر بشکه نفت نقطه سر به سراسر است. در حال حاضر کشورهای تولیدکننده نفت ذخایر ارزی خارجی فراوانی دارند بنابراین می‌توانند دوره‌ای از بی‌ثباتی را تا سال آینده تحمل کنند. ولی برای این که بتوانند بر یک مبنای ثابت کار کنند باید قیمت نفت بالای ۲۰ و یا ۲۱ دلار باشد.

نکته دیگر اینکه در بحث از بازار نفت برنده نهایی در هر حالت روسیه است. روسیه در بدترین حالت اعتبار بسیار خوبی پیدا می‌کند و اثر این کشور در آسیای میانه نیز افزایش می‌یابد. روسیه در حال حاضر دومین تولیدکننده بزرگ نفت است و از اوپک سواری مجانی می‌گیرد. بنابراین ما روسیه را برنده اصلی این حادثه می‌بینیم.

نکته دوم این است که ما فکر می‌کنیم هر رژیمی در عربستان خود را موظف به فروش مقادیر زیادی نفت می‌داند و این اشتباه است. نظر متعارف در مورد آمیختگی نفت خاورمیانه با سیاست ابتدا توسط انقلاب ایران ابراز شد.

روحانیون در ایران چه کاری می‌خواهند بکنند؟ آیا می‌خواهند تمام ذخیره نفت را مصرف کنند؟ خیر! آنها همانگونه که رژیم گذشته عمل می‌کرد آن را به بازار می‌فروشدند. ولی اگر مردمی که به زندگی در چادرها کاملاً رضایت داده‌اند و به خود نیز مغرور هستند حکومت عربستان سعودی را بدست گیرند، همه شرط‌ها باخته شده است. در این صورت یکی از مسائل اساسی پیش رو، ثبات عربستان سعودی است و انسان‌های زیادی از آنچه در عربستان می‌گذرد ناخشنود خواهند بود.

در نهایت ما فکر می‌کنیم که مسائل اقتصادی عاملی برای افراطی شدن مردم در خاورمیانه بوده است، بالاترین نرخ رشد جمعیت را خاورمیانه دارد در حالی که درآمد سرانه ناخالص ملی

در حال سقوط است و در برابر این حادثه خانواده‌های اشراف و ثروتمندان همه چیز را به خود اختصاص داده‌اند. نارضایتی قابل توجهی در قشر متوسط وجود دارد. بنابراین مشکل تنها افراد فقیر و یا تعصب مذهبی نیست. بخشی از مشکل سیاسی است و بخشی از این مشکل سیاسی اقتصادی است.

پوزن: اگر تنفر از آمریکا بیشتر حاصل عدم تخصیص منابع در اثر جهانی شدن است و اگر جهانی شدن به بهای برخی استفاده‌ها محرومیت‌هایی را ایجاد می‌کند و نیز اگر جهانی شدن از نوع آمریکایی آن مشخصاً زیان‌آور است در این صورت یک عکس‌العمل مخالف قابل فهم است. از همین روست که شما باید به نحوی خلاقانه در مورد استفاده از سیستم اقتصاد جهانی برای توضیح این که ایالات متحده طرفدار توسعه است بیندیشید. در غیر این صورت ما جنگ تبلیغاتی را بسیار بد خواهیم یافت.

گارفینکل: من با سؤالی که مطرح می‌کنم می‌خواهم به ۱۱ سپتامبر بازگردم. وقتی افراد در مورد جهانی شدن صحبت می‌کنند در واقع در مورد وحدت اقتصادی افزایش یافته حرف می‌زنند. این امر در جای خود ارتباط زیادی با بکارگیری تکنولوژی‌های خاص در مورد چگونگی تولید و چگونگی احتمال سرمایه‌ها وارد و به درستی به عنوانی نوعی ساختار جدید و یا حداقل یک روند جدید در فعالیت‌های اقتصاد جهانی در طول چند سال آینده تعریف شده است. آنچه که در ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد چگونه با ایجاد ضربه‌پذیری فیزیکی ایالات متحده بر چشم‌انداز ثبات و یا رشد مداوم ساختار جدید اقتصاد جهانی اثر می‌گذارد؟

موریس گرین برگ: من متوجه هستم که شما به چه مطلبی رسیده‌اید و... نظر من ساختار وحدت جهانی تأثیر چندانی از حوادث ۱۱ سپتامبر نگرفته است. البته من فکر می‌کنم فرض جدایی این ساختار از شرایط اقتصادی عام‌تری که الان خود را در آن می‌یابیم فرض غلطی است. ساختار با همه اهمیت آن صرفاً خط ارتباطی برای فعالیت‌های واقعی اقتصادی - تولید، فروش، حمل و نقل و خدمات کالاها و اشیاء تولید شده - است.

البته شکی نیست که اقتصاد جهانی ضربه سختی خورده است. نوعی «اثر دومینو» در فضای اقتصادی هم اکنون که ما صحبت می‌کنیم جریان دارد. به عنوان مثال تورسم ناگهان قطع و متوقف شده است. بیش از ۲۸۹ هزار سفر بین‌المللی تنها از سوی مسافرین ژاپنی در ۳۰ روز گذشته لغو شده است. این امر اثر شگفت‌انگیزی بر تجارت خطوط هوایی، تفریح، هتل‌داری و برخی صنایع خدماتی وابسته به آنها داشته است. سرمایه‌گذاری بیش از این کاهش خواهد یافت. همان گونه که تجارت و نیز خرید مشتری‌ها از رونق خواهد افتاد.

سیمز: یک پرسش نهایی: اگر ما به افغانستان حمله کنیم، آیا تفاوتی می‌کند که این یک حمله

بزرگ باشد و یا یک حمله محدود؟ آثار این امر بر مسائل اقتصادی چه خواهد بود؟ آیا تفاوتی می‌کند؟

نعیم: من در این زمینه حدسی داشتم که قبلاً گفتم و آن این بود که تعارضی بین سعی برای حفظ رضایت مصرف‌کننده و پیروزی در نبرد نظامی وجود دارد. فرض کنید که به عللی حمله بزرگ نظامی ۶ ماه به طول انجامد و در طول این ۶ ماه فعالیت‌های زیادی برای غلبه بر طالبان صورت گیرد. فرض کنید که در واقع پیشرفتهای چشمگیری در جنگ علیه تروریسم به دست آید، تا حدی که در برخی زمینه‌ها کاملاً موفق شویم. ولی هیچ جنگ بزرگی شکل نگیرد، حال این حالت نبود جنگ بزرگ را با وقتی که جنگ بزرگی درگیرد و منجر به حملات تروریستی دیگری شود مقایسه کنید. این امر می‌تواند خرید مصرف‌کننده را کاهش دهد، سرمایه‌گذاری را کم کند و اقتصاد را رو به رکود ببرد. من می‌فهمم که قطعاً نیازی روانی برای تلافی، تشبیه و ایجاد روحیه جبران خسارت وجود دارد ولی این امر اگر باعث تروریسم بیشتری گردد به بازسازی رضایت کمکی نمی‌کند.

سرمایه‌گذاری و دستورالعمل‌های اجرایی در امنیت داخلی

گارفینگل: بگذارید خاطر نشان کنم که ما صحبت را با آثار و پیامدهای حملات ۱۱ سپتامبر بر سیاست خارجی آغاز کردیم، سپس به امور مرتبط با مسائل دفاعی پرداختیم، آنگاه به بحث دستورالعمل‌های اقتصادی وارد شدیم و اکنون به آثار داخلی می‌پردازیم. در بحث از سه مورد قبلی به گوشه‌هایی از آثار داخلی این حملات پرداخته‌ایم، این امر اجتناب‌ناپذیر بود، خصوصاً در مورد موضوع بحث آخر، چرا که خط مقدم این جنگ جدید نیویورک و واشنگتن بوده است. ما بحث را به دکتر فردآیکل می‌سپاریم تا به بحث در مورد امنیت داخلی بپردازد.

فرد چارلز آیکل: با اجازه شما من بیشتر بر روند برخورد و دیگر فعالیت‌های مرتبط با امنیت و دفاع در داخل مرزهای ایالات متحده و به خصوص در خود مرزها تمرکز می‌کنم. در مفاهیم استراتژیک و در بحث از دفاع آنچه که برای ما اتفاق افتاده است نوعی زنگ بیداری است که پاسخ‌گویی به آن بسیار خوب است. حال این که ما به این زنگ پاسخ در خور می‌دهیم یا خیر سؤالی است که باید جواب بگیرد.

در بحث از جواب مناسب و مؤثر فهرست کارهایی که باید انجام داد طولانی است. اصول کلی این مطلب به دفعات در مطالعات و گزارشات بسیار خوب کنگره، در تحقیقات کمیسیون، و در

گزارش کمیسیون هارت رودمن^۱ در مرکز مطالعات وزارت دفاع و گروه علوم دفاعی مطرح شد. از ابتدای سالهای میانی دهه ۱۹۹۰ چنین عقایدی رشد یافت مورد تحقیق قرار گرفت و عنوان پیشنهادات مطرح شد و آنگاه دور انداخته شد.

حال که ما با زنگ بیدارکننده ۱۱ سپتامبر مواجه شده‌ایم دوباره نگاهی به فهرست پیشنهادات می‌اندازیم. سؤال این است که موانع عملی کردن این پیشنهادات چیست؟ این موانع متعددند ولی من فکر می‌کنم که مهم‌ترین آنها نگرانی در مورد امور قانونی است.

به عنوان مثال به عقیده من واضح است که برای دفاع از ایالات متحده و مایملک آن وزارت دفاع - به همین دلیل که وزارت دفاع خوانده می‌شود - باید در این دفاع نقش داشته باشد. آخرین دولت موجود نقش وزارت دفاع در امنیت سرزمینی ایالات متحده را کاهش داد. برخلاف برخی حرکات خوب اولیه وزارت دفاع با تغییر نقش دفاع سرزمینی خود به حمایت مدنی - تهیه چادر، بیسکویت و چای و چیزهایی شبیه آن برای مقامات کشوری در سطح ملی و ایالتی - متوقف شد. حقیقت این است که ارتش و وزارت دفاع برای امنیت داخلی و اطلاعات مجهز نشده‌اند و اشتیاقی هم به دخیل شدن در این زمینه ندارند. وزارت دفاع نه مشتاق دستگیری و محاکمه مردم است و نه واقعاً توانایی آن را دارد. در حالی که پلیس محلی و یا ایالتی و اف بی آی قادر به این کار هستند.

ولی شگفت‌انگیز است که ما به صراحت از رامسفلد می‌شنویم که دفاع داخلی از جمله مهم‌ترین وظایف وزارت دفاع است. و کسی هم با این حرف مخالفت نمی‌کند و یا موانع قانونی را علم می‌کند. اگر به زودی یک وظیفه فرماندهی به عهده آمریکا و یا کل آمریکای شمالی قرار داده شود من شگفت‌زده نمی‌شوم. این امر کاملاً ضروری نیست. ولی آثار مثبت به خصوص در تخصیص منابع دارد.

اولین استفاده این تغییر در نقش وزارت دفاع داخلی تجارت غنی‌تر و واقعی‌تری است که می‌توانیم از آنها درس‌های فراوان بگیریم و توانایی‌های خود را افزایش دهیم.

البته بحث‌های قانونی مضحک دیگری از نوعی متفاوت وجود دارد. بگذارید چند مثال ارائه کنم. وقتی که ما به فرودگاه می‌رویم گواهینامه رانندگی خود را نشان می‌دهیم که بعد از چند نوع بازرسی اجازه پرواز پیدا می‌کنیم، همانگونه که همه شما می‌دانید می‌توان این گواهینامه را با مدارک جعلی به راحتی به دست آورد. در این زمینه به کنگره پیشنهادی برای تحقیق در مورد چگونگی ایجاد مدارکی که جعل آنها سخت‌تر باشد ارائه شد. این تنها پیشنهاد یک تحقیق بود نه

درخواست صدور چنین مدرکی اما کنگره این پیشنهاد را حتی پیش از اینکه مورد مطالعه قرار گیرد، رد کرد و اشکال قانونی بر آن گرفت. و علت آن را احترام به آزادی فردی و حفظ ارزش کارت شناسایی ملی عنوان کرد.

مورد دیگر که در ساختار قانونی فعلی وجود دارد و دفاع داخلی را مشکل می‌سازد پاسخگویی ما در امور امنیتی خطوط هوایی است. چرا برای کمک به خطوط هوایی این همه شتاب وجود دارد؟ پاسخ ترس از تعهد و ترس از دادخواهی است. خطوط هوایی زیر بار تعهد در برابر دادخواست‌های علیه خود نمی‌روند و کنگره این ضمانت را سرهم کرد. در واقع مردم وقتی که به موضوع دقت کردند، دیدند که جبران خسارتی که به خانواده‌های کشته‌شدگان در این ۴ هواپیما پرداخت شد بسیار زیاد بود. در عوض خانواده‌های سربازان که در ارتش داوطلبانه زندگی خود را به خطر می‌اندازند بسیار کمتر دریافت می‌کنند. افراد دیگری در موقعیت‌های سخت و حتی وقتی که فرد در عملیات‌های تروریستی به قتل می‌رسد خسارت کمتری دریافت می‌کنند. مردم کاملاً در این باره گیج شده‌اند ولی ضمانت خطوط هوایی به مجلس مقننه وارد شد و علت آن قوانین ظالمانه ما است.

بنابراین به نظر من ما باید به ۱۱ سپتامبر به عنوان زنگ اخباری برای آماده کردن خودمان برای چیزهایی بسیار بدتر از این نگاه کنیم.

گارفینکل: وقتی در ابتدای بحث امروز ما از امور نظامی سخن گفتیم یکی از نظرات مطرح شده این بود که هرچه که ما در مورد امنیت داخلی انجام دهیم - مخارج بالا، تلاش خردمندانه برای شناخت، اصلاح قوانین غیرعادلانه - محدودیتی در میزان مؤثر بودن دفاع داخلی وجود دارد خصوصاً دفاع سرزمینی‌ای که شامل تقویت ارزش‌های ما نباشد و از این رو برای تروریست‌ها کار را بهتر می‌کند. بحث مطرح شده این بود که اگر ما می‌خواهیم با این مشکل به طور مؤثری برخورد کنیم باید به سراغ تروریست‌ها، شبکه‌ها و کشورهای که آنها را تقویت و از آنها پشتیبانی می‌کنند برویم. شما چه رابطه‌ای بین دفاع سرزمینی و عمل در خارج می‌بینید؟

آیکل: هیچ کس نمی‌تواند بگوید این صرفاً یک راهبرد دفاعی است. بخش دفاعی، بخش ضعیف کاری است که ما می‌توانیم انجام دهیم. بخش قوی بخش حمله ما است. ولی جداگانه دیدن این دو بخش که یک راهبرد کامل را تشکیل می‌دهند غلط است. این دو به شیوه‌ای جالب توجه با هم تعامل دارند. به عنوان مثال هرچه که ما موانع بیشتری در راه حملات طراحی شده برای تخریب کشورمان ایجاد کنیم این عمل نیاز به تلاش بیشتری خواهد داشت و هرچه حمله تلاش بیشتری بخواهد شانس نیروهای اطلاعاتی ما برای کشف توطئه پیش از عملی شدن آن بیشتر خواهد شد. اگر یک فرد به تنهایی بخواهد عملی تروریستی صورت دهد نیروهای اطلاعاتی ما

نمی‌توانند او را شناسایی کنند ولی اگر عملیاتی نیاز به صدها نفر داشته باشد شانس بهتری برای شناسایی وجود دارد. این یک بهره‌برداری مهم دفاعی است. نمی‌خواهم تحلیلی بسته یا احمقانه ارائه کنم ولی هرچه سطح حمله را بالاتر ببریم بهتر می‌توانیم آن را شناسایی کنیم و بهتر می‌توانیم به آن حمله کنیم.

مورتون هالپرین: در ورای این ما به زنگ خطری نیاز داریم که ما را به این نکته آگاه کند که نیازمند ساختارهایی متناسب با تهدیدهای پیش رو هستیم. وقتی جنگ سرد آغاز شد، ترومن به خوبی بیان داشت که ما نمی‌توانیم در جنگ سرد با ساختارهای به جا مانده از دوره پیش از جنگ دوم جهانی مبارزه کنیم. ولی ما در دوره پس از جنگ سرد با همان ساختارهای جنگ سرد به مبارزه خود ادامه دادیم که کاملاً نامناسب بودند.

حقیقت این است که ما در حال حاضر یک سرویس اطلاعاتی پنهانی داریم که بیشتر عناصر آن به صورت مخفی در سفارت‌خانه‌ها هستند چرا که فکر می‌کنند وظیفه آنها استخدام نیروهای دولت شوروی سابق است آنها نمی‌فهمند که با داشتن افرادی در سفارت‌خانه‌ها و تحت پوشش قانونی نمی‌توان اعضای گروه‌های تروریستی را استخدام کرد.

در حالی که FBI در پی کار کشف جرایم است این کار FBI ربطی به پیشگیری، متوقف کردن و یا تحلیل اطلاعات مرتبط با تروریسم ندارد. ما در حال حاضر دو سازمان داریم که فرهنگ سازمانی آنها با این وظیفه تطابق ندارد. علاوه بر این وقتی یک فرد مشکوک از مرز عبور می‌کند ما باید سازمان‌ها را به کار بیاندازیم در حالی که آنها در زمینه‌ای کار می‌کنند که احتمالاً مشکل در ۸ بخش دیگر وجود دارد و این به وضوح در مسائل تروریستی کاری از پیش نمی‌برد. FBI سال گذشته را صرف فرستادن عناصر ضد تروریست خود به سفارت‌خانه‌های خارجی کرد، خوب الان مشخص شده که آنها را به جای اشتباهی فرستاده است.

در کوتاه مدت ما نیازمند یک سازمان کاملاً جدید برای رسیدگی به این مشکل هستیم. که امیدوارم مسؤولین پس از فراغت از مشکلات فوری، یا رهبری رئیس جمهور به آن بپردازند. تغییر قوانین در صورتی که سازمانهای ما نه خواست و نه توانایی برخورد با مشکل را نداشته باشند کاری از پیش نمی‌برد.

گارفینگل: حدود ۴۸۵ نفر از ۱۲ سپتامبر تا کنون برای مهاجرت غیرقانونی دستگیر شده‌اند و در زندان هستند. من از عواقب نقض قوانین مهاجرت چیزی نمی‌دانم، ولی می‌دانم که از ۶ یا ۷ نفری که پس از حمله به مرکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳ دستگیر شدند به جز دو نفر همه پناهندگان سیاسی‌ای بودند که مدت زمان پناهندگی آنها منقضی شده بود. به عبارت دیگر آنها برای کسب پناهندگی سیاسی آمده بودند ولی با وجود این که تقاضای آنها رد شده بود از کشور

اخراج نشده بودند؛ آنها هنوز در کشور بودند و همه انواع روندهای قانونی را معلق کرده بودند. کنگره در سال ۱۹۹۶ این وضعیت را مورد بررسی قرارداد تا قانون پناهندگی را قدری محکم‌تر کند تا کمتر قابل نقض باشد و همین چند ماه قبل سناتور پت لیهی^۱ تلاشی را با نام «وضعیت ۹۶» آغاز کرد تا اخراج کسانی را که تقاضای پناهندگی آنان رد شده است سخت‌تر شود. من امیدوارم که اکنون سناتور لیهی نظر خود را تغییر داده باشد.

کندراک: آیا واقعیت ندارد که ویزای گردشگری محمدعطاء^۲ منقضی شده بود؟ او به اسپانیا مسافرت کرده و از آنجا به آمریکا برگشت از مراکز مهاجرت ما عبور کرد و دوباره به خارج رفت و باز به کشور برگشت و حتی یک نفر به او نگفت: آهای ویزای شما منقضی شده است شما نمی‌توانید به این کشور بیایید.

میشل بارون: من فکر می‌کنم بیشتر با آن چه که مورتون هالبرن گفت موافق هستم که ما به نحوی نیازمند مؤسسات و فرهنگ ساختاری جدید هستیم. مطالعات اولیه من نشان می‌دهد که فرهنگ یک سازمان خیلی زود تشکیل می‌شود و تا مدت زیادی تداوم می‌یابد. در طول ۲۰، ۳۰، ۶۰ و ۷۰ سال یک نوع سازمان وجود دارد و تغییر آنها به سادگی ممکن نیست و شاید این حادثه فرصتی برای ایجاد ساختارهای جدید است و این منجر به بخش دوم سخن من می‌شود.

من فکر نمی‌کنم آمریکا بتواند روند مهاجرت گروهی را متوقف کند ولی حقیقت این است که آنهایی که از صحرای آریزونا برای کار در هتل‌ها و... به آمریکا مهاجرت می‌کنند تهدیدی برای امنیت ملی ما نیستند. این افراد در آمریکا دست به عملیات تروریستی نمی‌زنند. پیشنهادات این چند روزه اخیر مبنی بر بستن یک ساله مرزها احمقانه است. این به معنی بستن بخش بزرگی از اقتصاد ماست و در یک جامعه آزاد ما نمی‌توانیم سیاست‌های مهاجرتی‌ای را که با بازارهای کاری ما سازگاری ندارد حفظ کنیم.

کارل همپ: موافقم که بستن مرزها طنزآمیز و غیر عملی است. ولی نظارت قوی‌تر از سوی وزارت کشور در مورد کسانی که بدون اخذ ویزا وارد می‌شوند مورد نیاز است. متأسفانه در فرهنگ فعلی که یک مشاور در وزارت کشور هم‌ردیف پایین‌ترین سطح کارمندان وزارت خارجه محسوب می‌شود و بودجه تا این حد ناکافی است چنین تقویتی راهی برای اجرا ندارد. کارکرد مشاور به عنوان تسهیل‌کننده تجارت دیده می‌شود نه دفاع از امنیت ایالات متحده. و احتمالاً برای این افراد حوادث پیش از ۱۱ سپتامبر غیرمنطقی نبود.

همه این‌ها را می‌توان تثبیت کرد ولی ترفند کار در بخش دیگر است که کارها را به صورتی

ترتیب دهد که اگر کسی بدون داشتن مدارک امنیتی به آمریکا بیاید قادر به انجام هیچ کاری در اینجا نباشد - رفتن به مدرسه، کرایه خانه، کار و... - که این کار سفر بدون مدارک رسمی به آمریکا را بی ارزش می‌کند. و تنها راه رسیدگی به این امر از طریق کارتهای شناسایی ملی امنیتی است.

گارفینکل: این امر تقریباً غیر عملی است

دوریس مایسنر: بسیار خوب، نظرات زیادی در مورد سیستم مهاجرت داده شد و دقیقاً کارهای زیادی در این باره باید صورت بگیرد ولی ما نباید در مورد اموری که حقیقاً غیرمنطقی و عقلی هستند بحث کنیم. بنابراین من صرفاً در مورد برخی از مباحث صحبت می‌کنم.

ما در مورد سیستم پناهندگی سیاسی سخن گفتیم. سیستم پناهندگی سیاسی در کشور ما یک مشکل نیست همانطور که یکی از آقایان گفت در سال ۱۹۹۶ این امر تثبیت بیشتری شده است. این امر در سال ۱۹۹۳ وقتی که اولین رشد سریع مرکز تجارت جهانی صورت گرفت یک مشکل بود. این مشکل به درستی با انتقادات زیادی مواجه شد چرا که مردم درخواست‌نامه‌هایی را پر می‌کردند و سالها منتظر می‌ماندند ولی اتفاقی نمی‌افتاد. ولی از ۱۹۹۶ سیستم پناهندگی حتی از مهاجرت هم قویتر شده است. این سیستم واجد شرایطی است که شما از آن سخن می‌گویید. این سیستم دارای یک سیستم ارزشی در کشور ما و دیگر کشورهای غربی است که فکر می‌کنم همه ما خواهان حفظ آن هستیم.

آیکل: آیا فکر می‌کنید از سیستم کشورهای اروپا هم قوی‌تر است؟

مایسنر: قطعاً. این سیستم از معدود سیستم‌های تصمیم‌گیری است که از اثرائت‌گشت‌ها به عنوان بخشی از روند درخواست استفاده می‌کند که شما را از همان ابتدا مطمئن می‌سازد که فرد تقاضا دهنده واقعاً همان کسی است که می‌گوید. بنابراین برخی از چیزها در طول راه تثبیت شده تجربه‌ها اندوخته شده و این سیستم‌ها در مسیری که دولت عمل می‌کند با هم هماهنگ شده است. من فکر می‌کنم این تصور که دولت را کاملاً بر این امور مسلط کنیم غیرعملی است. برخی چیزهای غیرملموس نیاز به توجه دارد. در مورد برخی از آنها باید بازاندیشی کرد. ولی تأسیس مؤسسات جدید تفاوت اساسی با مؤسسات مهمی که نه فقط فرهنگ آنها بلکه فلسفه وجودی آنها قبلاً شکل گرفته است دارد. شاید در طول ۱۵ تا ۲۰ سال آینده ساختارهای جدید شکل بگیرند ولی این امر زمان و تلاش زیادی را می‌خواهد و بیشتر از سازنده بودن ایجاد بی سامانی می‌کند. ما می‌توانیم و باید مشکل ورودی‌های کشور را تثبیت کنیم، ولی محول کردن وظیفه آنها برعهده یک سازمان دفاع داخلی جدید کاری از پیش نمی‌برد. آنها هیچ کاری با اجازه ورود به کشور دادن ندارند. ورودی‌ها به مردم اجازه ورود به کشور می‌دهند - بازرسین که در JFK

بوستون لوگان^۱ و میامی اینترنشنال^۲ هستند - اکنون گمرک و INS تصمیم می‌گیرند که فرودگاه‌های بین‌المللی چگونه باشند و اکنون بسیاری از نقاط کشور خواستار فرودگاه بین‌المللی هستند چرا که حتی اگر یک پرواز در روز داشته باشند اعتبار بالایی برای آنهاست. اگر در دنیایی که باید بازرسین متخصص برای این امر وجود داشته باشد ما چنین کاری کنیم چه خواهد شد؟ هیئت قانون‌گذاری تجارت داخلی خواهان این موقعیت است و بنابراین پیوریا^۳ اکنون دارای فرودگاه بین‌المللی است. ما باید به این امور به گونه‌ای توجه کنیم که به روشی حرفه‌ای جدی بتوان کار کرد.

وقتی همه این کارها گفته شدو انجام گرفت آنگاه ما باید نام‌ها را بدست آوریم. ما باید بدانیم که در بانک اطلاعات خود به دنبال چه کسی باید بگردیم ما در حال حاضر نیازمند بانکهای و اطلاعاتی یک دست و مرتبط به هم هستیم. درست است که در CIA و FBI چنین سازمانهایی اطلاعات اجرایی یکپارچه نیست، ولی اطلاعات مرزها - اطلاعات استخراجی از گمرک، وزارت و کشور، CIA, FBI, INS اسامی موجود در آنها می‌تواند در کنار هم قرار گرفته و یکپارچه شود تا برای هر کدام از این سازمانها قابل استفاده باشد.

در کوتاه‌مدت اگر ما یک اولویت برتر به این امر بدهیم همه چیز به سادگی پیش خواهد رفت و این امر مرابه سؤال بعدی می‌پردکد چگونه باید دولت را سازماندهی کرد تا همه این وظایف را انجام دهد؟ لیکن: بگذارید به مرزها برگردیم. مرزها اهمیت خاصی دارند ولی ما باید به طور جداگانه به هر کدام بپردازیم. در مورد مکزیک در ۶ تا ۹ ماه گذشته سیاست خارجی ما درگیر با سیاست مهاجرتی ما بوده است ولی پیش از همه ما باید به کانادا توجه کنیم. برای بنیادگرایان افراطی وارد شدن از طریق کانادا بسیار راحت است. در کانادا یک جامعه مسلمانان پرجمعیت وجود دارد و آنها می‌توانند به راحتی به کانادا مهاجرت کنند و آنگاه مخفیانه وارد آمریکا شوند و البته مرزهای شمالی ما به پرخلل بودن از نظر نظارتی مشهورند. به خاطر بسیاری که گفته شد بن‌لادن در اکثر اوقات یک قدم از ما جلوتر بود، پس ما باید به مکزیک هم توجه کنیم. هرچند جمعیت مسلمین در این کشور آن قدر نیست که در مورد آن سخن گفت ولی ۶ یا ۵ سازمان تروریستی بزرگ در مکزیک وجود دارد. تاکنون آنها ارتباط شناخته شده‌ای با مسلمین نداشته‌اند و نیز تروریست‌های کلمبیا نیز با مسلمانان افراطی رابطه‌ای نداشته‌اند ولی ما باید به مکزیک توجه کنیم.

سازمان‌های ترور و موادمخدر در کلمبیا نیز فعال هستند، تاکنون در مکزیک چنین بوده است ولی آنها باید از امکانات فعلی برای قاچاق استفاده کنند و این را باید به خاطر داشت که

1. Boston Logan

2. Miami International

3. Peoria

جنایتکاران قاچاق مواد مخدر در مکزیک اکنون صنعت تولید متانآمفتامین^۱ را در این کشور تحت تسلط دارند. آنها این صنعت را در ایالات متحده نیز ایجاد خواهند کرد. می توان تصور کرد که چه کارخانه‌های دیگری را می‌توانند با همکاری تروریست‌های اسلام‌گرا ایجاد کنند. مارک کرکرین: به طور متناوب از حذف کارکرد ویزا از وزارت کشور سخن به میان آمد. شاید خوب باشد اگر از نمونه هسته‌های پناهندگی و اصلاحاتی که در زمینه پناهندگی صورت گرفت در این زمینه پیروی کرد و در INS هسته‌های ویزا نیز ایجاد کرد و روندهایی برای ویزا نیز در INS داشت. در این صورت دارای یک روند پیوسته و بدون خلل در خارج، مرزها و داخل کشور خواهیم بود.

گارفینکل: من می‌خواهم سؤالی را مطرح کنم که به یکی از بحث‌های نخستین امروز بازمی‌گردد. برخی از شما وقتی امروز چارلز کراتهامر بحث را آغاز کرد این جا بودید. یکی از پیش‌بینی‌های چارلز که ما در مورد آن صحبت نکردیم این بود که نگرش کلی آمریکایی‌ها در مورد سیاست خارجی تغییر خواهد کرد. ما به کنار گذاشتن خصوصیات ایده‌آلیستی و عافیت‌طلبی ویلسون و واقع‌نگرتر شدن متمایل خواهیم شد. یکی دو سال پیش دیک‌بتس^۲ مقاله‌ای در مجله سیاست خارجی^۳ نوشت و در آن بیان داشت، خطر تروریسم دسته‌جمعی باید ایالات متحده را به تعریف دقیق منافع خود سوق دهد و از روش پرخرجی که دولت کلینتون تحت عنوان «ما ملتی اجتناب‌ناپذیر هستیم» باز دارد. آیا این امر به روشی برای کاهش هزینه‌ها شبیه هست؟ آیا اگر در زمان قابل پیش‌بینی ما مورد حمله‌های بیشتری قرار گیریم امکان دارد که به روحیه انزواطلبی خود بیفزاییم.

ایکل: اگر حمله‌های بیشتری در داخل و خارج صورت گیرد به خودی خود ما را به درگیری بیشتر با جهان برمی‌انگیزد نه انزواطلبی. ترس از انزواطلبی کاملاً بزرگنمایی شده است. سازمانهای تجاری قدرتمند همواره ما را به جهتی عکس این سوق می‌دهند، با این وجود من نمی‌دانم چرا مردم از انزواطلب شدن ایالات متحده ترسی دارند.

هالپرین: من فکر نمی‌کنم خطر پیش‌رو انزواطلبی باشد. من فکر می‌کنم در چندماه آینده ما به سوی بحث بر سر این که چه سیاست‌هایی ایالات متحده را دچار این حملات کرد خواهیم رفت. واضح است که دموکراسی ما باعث چنین امری نشد. هیچ کس در کاستاریکا نگران این نیست که مورد چنین حملاتی واقع شود. عامل این حوادث، سیاست‌های ایالات متحده است و من فکر می‌کنم

۱. نوعی داروی محرک اعتیادآور

ما بحثی خواهیم داشت بر سر این که آیا سیاست ما در مورد اسرائیل چنین اثری داشت یا در مورد عراق یا عربستان سعودی و یا مصر. ما بحثی در کشور خواهیم داشت مبنی بر این که آیا ادامه این سیاستها معقول است. نمی‌دانم که مردم کدام یک را مورد توجه قرار خواهند داد. من نظری در مورد این که کدام درست است ندارم ولی فکر می‌کنم که چنین بحثهایی را خواهیم داشت.

گارفینکل: بنده می‌توانم حدس بزنم که کدام یک مطرح خواهد شد، ولی بنیادگرایان وهابی مانند بن لادن از ایالات متحده نه به خاطر آنچه که انجام داده بلکه به خاطر آنچه که هست متنفر هستند. هیچ تغییر سیاست و یا ارائه نشانه و حرفی نیست که بتواند تنفر آنها را از ما متوقف کند. در عین حال درست است که ما کارهایی انجام می‌دهیم که در کشورهای مختلف ایجاد ناراحتی می‌کند و هسته‌های اصلی گروههای تروریست از آن تغذیه می‌شوند. البته من فکر می‌کنم که این عقیده که اگر کسی به ما حمله کرد ما باید کاری که استحقاق این حمله را داشته باشد انجام داده باشیم - به عنوان یک اصل - مردود است و همیشه درست نیست.

هالپرین: من ننگتم که این بخاطر عمل اشتباه ما بوده است. من گفتم که مردم در آینده بحث خواهند کرد که کدام یک از کارهایی که ما انجام دادیم به این حملات منجر شد و مردم پس از آن بحث خواهند کرد که آیا این کارها باید ادامه یابد و یا تغییر کند.

لیونل اچ. اولمر: من ده روز - دقیقاً از قبل از ۱۱ سپتامبر تا ۲۰ سپتامبر - در آسیا بودم و می‌توانم به شما بگویم که کسانی که معتقدند که این حملات نتیجه سیاست ایالات متحده در خاورمیانه بوده است کم نبودند. و وقتی من از ایشان می‌پرسیدم که آیا منظور شما دقیقاً سیاست آمریکا در قبال اسرائیل است؟ جواب می‌دادند: نه، نه، نه دقیقاً وقتی به آمریکا برگشتم همین سؤال را از تعدادی از تجارت پیشگان سطح بالای آمریکا پرسیدم، جوابی که آنها دادند صریح‌تر بود: بله، آیا شما این طور فکر نمی‌کنید؟

بارون: در پاسخ به نکته‌ای که چارلز مطرح کرد، به نظر می‌رسد که یکی از تغییرات در جریان این است که آمریکایی‌ها بیش از آنچه که هر کس در رسانه ما فکر کند خواهان گرفتن تلفات هستند. آنها حتی خواهان وارد کردن خسارت غیرنظامی نیز هستند. ما در خانه خود خسارت غیرنظامی دیده‌ایم و عقایدی در مورد این که این امر چگونه است داریم. بسیاری از محدودیتهایی که مردم در دولت کلینتون در دولتهای بوش اول و دوم احساس کردند که تحت سیاست خارجی و یا سیاست نظامی اعمال می‌شود آن‌گونه که فکر می‌کردند نبود. ملت‌های قرمز و آبی تبدیل به ملت‌های قرمز، سفید و آبی شده‌اند. ما صرفاً یکسری مراکز فاسد و رسوا در دانشگاه‌ها داریم ولی در عین حال ما یک کشور سفید، قرمز و آبی هستیم. اگر ما به دوران جنگ جهانی دوم برگردیم آمریکاییهایی را به یاد می‌آوریم که حاضر به تحمل دوره‌هایی طولانی بدون پیروزی‌های پررزم

و برق بودند. یک ماه پس از حمله به پرل هاربر ماه پیروزی آمریکایی‌ها نبود ماه‌های بعد و بعد هم همچنین. مردم حاضر بودند زمان قابل توجهی را با قبول خطرات قابل توجه برای بدست آوردن پیروزی سرمایه‌گذاری کنند و من فکر می‌کنم که وضعیت امروز ما بی‌شباهت به آن موقع نیست. ایکل: بله ولی ما باید در خاطر داشته باشیم که جنگ با تروریسم - این حمله غیرنظامی که در ایالات متحده اتفاق افتاد - بسیار پیچیده و سخت است و به گونه‌ای است که ما در گذشته با آن روبرو نشده بودیم. در جنگ جهانی دوم ما همان چیزهایی را که در جنگ جهانی اول یاد گرفته بودیم به کار انداختیم. رفتن به خارج و جنگیدن با دشمن. در این مورد ما موقعیتی بسیار پیچیده‌تر داریم که به تکنولوژی‌های جدید ربط دارد.

اجازه بدهید این امر را با یک مثال ملموس کنم. در نظر من ترس‌آورترین حالت ممکن، تسلیحات اتمی قاچاق شده است. اگر ما تجهیزاتی را که اکنون در آزمایشگاه‌ها بر روی آن‌ها کار می‌شود در اختیار داشته باشیم شناسایی این تسلیحات ممکن است. ولی ما نیازمند تعداد بسیار زیادی از این تجهیزات هستیم. ما برای استفاده از این تجهیزات باید به اندازه کافی سازماندهی شده باشیم ... با این وجود باز هم ممکن است این تجهیزات با شکست مواجه شوند چرا که می‌توان این تسلیحات را از راه‌های مختلفی به کشور وارد کرد که ما برای همه آنها آماده نشده‌ایم. یکی و یا دو تا از این حیوان‌صفتها کافی است تا ساختارهای ما را کاملاً خراب کنند. همانطور که می‌دانیم شناسایی تسلیحات بیولوژیک پیش از این که صدمات قابل توجهی وارد کند بسیار سخت است.

شاید ظرف ۲۰ سال آینده صنعت داروسازی راه‌حلی برای این کار بیابد شاید هم نه. پس بنابراین این سلاح‌ها به تهدید خود ادامه می‌دهد و باید به خاطر داشته باشیم که ماهیت دقیق حمله‌ای که در ۱۱ سپتامبر با آن مواجه شدیم توسط هیچ یک از متخصصین و حرفه‌ای‌های مبارزه با تروریسم پیش‌بینی نشده بود. راه‌های بسیار متفاوت دیگری برای حمله وجود دارد، چرا که دشمن مانند هیتلر و یا صدام در جنگ کویت نمی‌خواهد سرزمینی را اشغال کند تا شما متجاوز را از سرزمین اشغالی اخراج کنید - که این کار آسانی است. این مشکل بسیار پیچیده است مگر این که بخواهیم مانند کره شمالی باشیم که ما نمی‌خواهیم.

گارفینکل: من از سوی نیکسون نستر و مجله منافع ملی و رئیس همایش - جیم شلزینگر - از دکتر ایکل و همه کسانی که در بحثهای امروز شرکت کردند تشکر می‌کنم. امروز روزی هیجان‌انگیز و در عین حال جدی و تأمل برانگیز بود.